



سال اول شماره ۳۸  
سه شنبه ۴ تیرماه ۱۳۵۹  
به‌ا ۲۰ ریال

# رهائی

در این شماره :

● تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

و باخت بنی صدر

● برخوردی به تفکرومشی سازمان

چریکهای فدایی خلق ایران (۴)

انقلاب ایران و نقش بورژوازی لیبرال - ملی - و...؟

● "کمیته دائمی بررسی بحران افغانستان"

پوششی برای پیاده کردن طرحهای امپریالیستی

● خلخالی و مبارزه بامواد مخدر

ریشه‌کن ساختن فساد به شیوه جمهوری اسلامی

● اینکه میرسد ز راه (شعر) و...

# تشدید بحران درونی هیئت حاکمه و باخت بنی صدر

● آغاز کار مجلس، برخلاف نظر بنی صدر با انواع حیل باز هم به عقب می‌افتد.

● دکتر فراچی، سرپرست تعیین شده از جانب بنی صدر برای عداوسیماي جمهوری اسلامی استعفا داده و علت استعفای خود را "تعدد مراکز قدرت" در دستگاه رادیولوژیون ذکر می‌کند. رادیولوژیون به قوای سه‌گانه سپرده می‌شود که دوشای آن در دست حزب جمهوری اسلامی است.

● ابوشریف... بدلیل عدم همکاری فرماندهان سپاه پاسداران، استعفا می‌دهد.

● "امام امت" از جانب خود به تفرار مامور شرکت در سورف عالی دفاع می‌کند. (فراموش نکنیم که فرماندهی کل قوا قبلاً از جانب خمینی به بنی صدر واگذار شده بود).

● شورای تعیین شده از جانب امام برای تهیه طرح "انقلاب فرهنگی" نظر حزب جمهوری اسلامی مبنی بر تعطیل مدارس و دانشگاه‌ها تا زمان پیاده کردن طرح جدید را ناپسند می‌کند.

● امام امت و سخت‌گویان جمهوری اسلامی همگی حفظ نهادهای ایجاد شده بعد از انقلاب (جهاد سازدگی- سپاه پاسداران- کمیته‌ها- بنیاد مسمعین و...) را حتی بعد از شروع کار مجلس و انتخاب نخست‌وزیر و هیئت دولت اعلام می‌کنند و به "تعدد مراکز قدرت" که بروزوازی این همه از آن می‌نالد، مهر رسمی می‌زنند.

● از جانب "امام امت" نمایندگان برای شهرسازی و ژاندارمری تعیین می‌شود.

● خمینی نگرانی خود را از اختلافات درونی هیئت حاکمه اعلام می‌کند!

● در تمام تغییر و تحولات روزهای اخیر بنی صدر هیچ محلی از اعراب ندارد.

● روزنامه‌ی بنی صدر بعنوان آخرین برگ برنده، برای به عقب راندن حریف متن سخنان آیت‌الله که در آن از توطئه علیه بنی صدر و کنار گذاشتن او سخن رفته است منتشر می‌کند.

\* \* \*

با در کنار هم قراردادن وقایع و اظهار نظرهایی که در روزهای اخیر شاهد آن بوده‌ایم، می‌توان تصویری کلیسی از وضعیت سیاسی فعلی کشور بویژه در زمینه کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه بدست داد.

درگیری‌های بین جناح‌های هیئت حاکمه که از ابتدای بدست گرفتن قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی آغاز شده بود، اکنون به نقطه‌ای اوج خود نزدیک می‌شود. حزب جمهوری اسلامی

نقشه تسخیر کامل قدرت دولتی را طرح ریزی کرده و قدم‌به‌قدم آن را به اجرا درمی‌آورد. این حزب و جناح‌های مقابل آن اگرچه تاکنون سعی داشته‌اند که این اختلافات به سدی گسیخته و باعث وحدت حریان دارد به بیرون درر بیدار کند و "وحدت کلمه" حفظ شود، لیکن روس‌آباد که همسایه درازس مورد موفقیت بدست‌ساز شده‌اند. کاد این مجادلات به حدی رسیده‌اند که بهمان دامن آن ممکن نبوده‌است. آخرین نمونه این مجادلات چند روز پیش استیضاحات بنی صدر برای بنسنان دادن مطلوبیت خود از یک سو و فشار به جناح مقابل از سوی دیگر، نواهاهایی از من کعب و کوی آیت‌الله انصاریان اسلامی دانشگاه تبریز را از طریق روزنامه‌ی خود "انقلاب اسلامی" منتشر کرد، و ظاهراً پرده‌ای یکی از توطئه‌های حزب جمهوری اسلامی علیه خود و "اساس جمهوری اسلامی" برداشت.

دست‌زدن به چنین اقدامی، و روکردن آن سدی که بنی صدر آنقدر در اطراف آن تبلیغ برآه انداخته بود، ایجاد دامنه این درگیری‌ها و نیز وخامت اوضاع را به ضرر بنی صدر نشان می‌دهد. اخبار رسیده حاکی است که حزب جمهوری اسلامی از مدتها قبل طرح بنسنان دقیقی را برای بدست گرفتن کامل قدرت پی‌ریزی کرده‌است.

بر اساس این طرح:

بنی صدر باید آنچنان تحت فشار گذاشته شود که وادار به استعفا گردد. حزب جمهوری اسلامی، سپس حاج احمد خمینی را کاندیدای ریاست جمهوری خواهد کرد. بر اساس ارزیابی حزب جمهوری اسلامی او دارای خصوصیاتی است که می‌تواند جای بنی صدر را به نفع حزب بگیرد، زیرا اولاً ظاهری بی‌طرفانه داشته و کسی او را متهم به وابستگی به این جناح و آن جناح نمی‌کند. (او را می‌توان حداکثر وابسته به امام امت دانست که البته نه تنها بدست بلکه مزیت بسیار برجسته‌ای نیز محسوب می‌شود) ثانیاً دارای آنچنان شخصیت بارزی نیست که بتواند خود مستقلاً برنامه یا خط مشی ارائه دهد و لاجرم در اختیار باند بهشتی، خامنه‌ای... خواهد بود. برنامه بدینگونه تدوین شده که بعد از روی کار آمدن حاج سید احمد، مدتی بظاهر آزادی‌های دمکراتیک به مردم "اهداده" و تقصیر تمام ناسامانی‌ها بکردن بنی صدر انداخته شود. حزب جمهوری اسلامی امیدوار است بتواند با ایجاد امید بهیچانی جدید در توده‌های مردم، برای فتنه وضع بحرانی کنونی را تحمل پذیرتر کند.

بنابراین جای شگفتی نیست اگر می‌بینیم که در هفته‌های اخیر پیوسته در مناصب دولتی تغییر و تبدیلات وسیعی

### بعهد دارد.

بعبارت دیگر این افراد "عمله ظلم" حزب جمهوری اسلامی هستند. کارشان طراحی، مانور و توطئه در سطح کشوری است. سوء استفاده از "انتخابات" های مختلف طرح توطئه های قدیم و جدید علیه بازگاز و بنی صدر و سایر مخالفین حزب جمهوری اسلامی با این تیم است. این تیم مغز جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد. مهمترین بازوی آن کمیته سلطنت آباد است. کمیته ها و جهاد سازندگی و... ابزار اجرایی آن هستند. بازگان فعلا مرحوم شده است. نبوت نبوت بنی صدر است.

بنی صدر میداند که حزب جمهوری اسلامی با انجام نسی و تشکل رساناری و همچنین بدست داشتن اهرم های قدرت چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت نسبت به او از موضع قدرت برخوردار است او امیدوار بود که با جلب حمایت بخشی از روحانیت (که آنان نیز از رشد قدرت بدلیل باندبازیهایی درونی شان، سرشان بی کلاه مانده) طرفدار خود، و مردم، مردمی که زمانی "برنامه ی" اوراتنها شانس حل نسبی مشکلاتشان میدانستند، این کمبود را جبران کند. تشکیل "دفتر هماهنگی های مردم بارئیس جمهور" و تشکیل کنگره قبل از انتخابات مجلس برای تعیین کاندیدا، گشادهای از این تلاشها بود. بنی صدر که رای "۷۶" درصدی مردم برای انتخابش را فقط و فقط حاصل هوش سرشار و شخصیت بی نظیر خود میداند! و در ابتدا دون -

کیشتوار به همه کس و همه چیز می تاخت و دائما "علم و دانش" بی بدیلش را به رخ خلق الله می کشید، باین زودی دریافت که بر خلاف رویاها و تصورات ذهنی، نه ان بلبل زبانی ها اثری دارد و نه شاخ و شانه کشیدنها و شمیراز روستیها. او هم باید دست بکار می شد. شاید جلب همکاری مجاهدین خلق وی را اثر کردن آنها را در مدت چند ماهی که از انتخابات وی در این پست میگذرد، موفقترین ترفندی باشد که تاکنون به کار بسته است به این برنیاد و بختی از کمبود خود را که از فقدان یک سازمان متشکل (به عنوان پشتیبان وی) ناشی می شود، با حدودی والیه موقتا جبران کرد. اما فشارها نه تنها ادامه می یافت بلکه بیش از پیش شدت می گرفت. لازمه موفقیت این پلان ها افزودن جاشنی مظلومیت بود، این کار نیز صورت گرفت. روزنامه ویزه بنی صدر ناکهان (و سرانجام) من سواری را که آنهمه در اطراف آن تبلیغ شده بود منتشر ساخت.

بنی صدر و اطرافیان انتظار داشتند که با اسباب این سد جان جو مساعدی در جامعه به نفع آنها بوجود آید که تمامی نقصان های دیگر را جبران کرده و حزب جمهوری اسلامی تحت فشار افکار عمومی مجبور به عقب نشینی در برابر بنی صدر شود. لیکن عکس العمل حزب (بطهیر حزب و حمله به آیت از جانب سران حزب جمهوری تحت این عنوان که این سخنان بطرات شخصی او بوده و...)، سکوت مطلق رادیو و تلویزیون در این خصوص، برگرداندن جهت حمله از وانسکان حزب جمهوری اسلامی بسوی بنی صدر و متهم کردن او به نفرت افکنی در شرایطی که امام امت صلا ی وحدت در داده است، و غیره سب شد که این افشاگری جان که باید و باید مونر واقع شود. بنی صدر و حزب جمهوری هردو برای حفظ کرسی های بدست آمده،

بموقع می پیوندند. تمامی این تغییرات و انتخابات تازه با توافق یا به دستور صریح خمینی بوده و برخلاف ظاهر "بی طرف" آن آشکارا نشان از حمایت گسترده خمینی از حزب جمهوری اسلامی و جناح های وابسته بدان دارد. هم اکنون میتوان با احتمال قریب به یقین گفت که بنی صدر با وجود کوشش برای حفظ چهره ی "دولتمردی با قدرت" در هیچیک از نهادهای دولتی، نقش تعیین کننده ای ندارد. چند پست و مقامی هم که تاکنون اینجا و آنجا برای بازپس گرفتن جزئی از قدرت از دست رفته به اعوان و انصار تفویض کرد نتوانست گرهی از مشکلات او بگشاید.

از آغاز سال جدید حزب جمهوری اسلامی در ابتدای امر برنامه "انقلاب فرهنگی" را با حمله به دانشگاهها و اشغال آنها طرح ریزی کرد ولی بنی صدر که "... یک زرنکی دارد که زود انعطاف پذیر است و خودش را هماهنگ با جریان نشان میدهد" (از نوار سخنان آیت) این نقشه را تا حدودی بدون درگیری مستقیم در ماریج توطئه های حزب جمهوری اسلامی پشت سر گذاشت. اما توطئه علیه بنی صدر هم چنان ادامه می یابد. برای تدارک همه جانبه تر این توطئه:

کمیته ای با شرکت دکتر مظفر بقائی، دکتر حسن آیت - سرلشکر فردوست و سرنوب کاوه تشکیل میشود. بقائی رهبر "حزب زحمتکشان ملت ایران"، یکی از عمال دست نشانده و مهره های با سابقه ی امیرالایسم انگلیس و از دشمنان قسم خورده نهضت ملی شدن نفت در زمان مصدق است. دکتر حسن آیت نظریه پرداز سیاسی، نظامی حزب جمهوری اسلامی و رئیس کمیسیون سیاسی این حزب - جانب شوری مرکزی آن یکی از طرفداران سر سخت آیت الله کاشانی و مخالفان مصدق به شمار آمده مدتها قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از اعمای برجسته "حزب زحمتکشان ملت ایران" بوده است. او در زمان حکومت دکتر مصدق، با روزنامه ی "شاهد" ارکان حزب بقائی همکاری می کرده و مطالبی علیه دکتر مصدق می نوشت. و از سال ۳۲ تا ۴۱ نیز با بقائی همکاری می کرد. پس از انقلاب نیز آیت با اینکه ظاهرا حزب را عوض کرده و به حزب جمهوری اسلامی پیوسته به ولی به منی سابق مشروعه طلبی، ضدیت با کمونیستها، و طرفداران دکتر مصدق و آیت الله طالقانی را ادامه داده و از طرفداران هدی آیت الله منتظری است. سرلشکر فردوست از سردبیرین افراد به دربار رژیم پهلوی و شخص شاه بوده و مقام اول امنیتی و جهره بدست برده رژیم گذشت بود. وی بطارت عالی بر سازمان باررسی شاهنشاهی، ساواک و رکن ۲ ارتش را داشت و مخوف ترین و مرموزترین مهره امیرالایسم بود. سرلشکر فردوست به همراه قریه باعی مدد کوناه ی قبیلان قیام، زمانیکه هوارا پس دیدند به "تارده انقلابی شده ها" پیوستند و به دستور امیرالایسم حبه را عوض کردند. سرنوب کاوه رئیس اداره هفتم ساواک مسئول طرح و برنامه ریزی، افسر توده ای سابق و از گردانندگان محله عبرت بوده است.

این کمیته که در سلطنت آباد تشکیل شده، برنامه ریزی تمام عملیات تهاجمی حزب جمهوری اسلامی علیه مخالفان را چه صورت سرکوب و بسیج جا و دارها و چه طرح و اجرای توطئه ها و جد در هبات طرح، برنامه های افشاگرانه "سیاسی و ثنوریک"

# برخوردی به تفکر و مشی سازمان چریکهای فدایی خلق (۴)

## انقلاب ایران و نقش بورژوازی لیبرال، ملی و...؟

در شماره پیش به مسئله خرده بورژوازی و "ارجاعی و مرفی" بودن آن برخورد کردیم و بیان دادیم که خرده بورژوازی واری در موضع طبقاتی خود همواره ارجاعی است و تنها بخشی از آن که در دورانی خاص برتر رتیری بورژوازی را درآید سانس نام مرفی هستند. ما این مسائل را با تحلیل سربانه مارکسیسم تاریخی و با اسناد آمارسهای مارکسیسان دادیم و ذکر کردیم که یکی از علل عمده سردرگمی های صحفا و بسیاری ارسروهای جدید در عدم درک صحیح از این مسئله نهفته است.

اکنون لازم است که به مسئله دیگری که باید بسیاری دیگر از لغزهای سازمانهای چارست بطور اجمالی بپردازیم. این مسئله در رابطه با رداست ارسرواری و تقسیم بندیهای رایج آن است.

در سازمانهای ساردهوار رسد طبقاتی ارسرواری را از میان بورژوازی سرج دادیم و توضیح دادیم که این طبقه جدید از دگرذینی طبقات مائیل سرمایه داری و سارچایانی آنها بوجود آمده است و نیز سارده کردیم که در عصر سوسالسم، سرمایه داری رسالت تاریخی خود را از دست داده و در همه عفاط جهان ارجاعی است. این امر در حوامع سرمایه داری مانند انگلستان و ایران همان قدر صادق است که در حوامع مائیل سرمایه داری مانند عمان. سلطای فارس همانقدر مرجع است که شاه و کارسرو ماخیم بنی.

این مسئله با تمام وضوح خود بدلائل سیاسی - بهر راست قنند شود سیاست ساری - از جانب " اردو کاهای سوسالسم" و تبلیغاتچی های وطنی آنها و نیز ارجاست چریکهای که بدلائل مختلف از اسفلال رای و اندیشه محرومند، بطور آشکارو با پوشیده مورد سئوال قرار میکبرد. ساراسی ضروری است به استدلال و با ساسه استدلالی که در این رسد ارانه مسود بوجه کنیم و بنیم که عی المثل ارسرواری ملی مورد حمایت صحفا و سارمانهای مسابه، با ارسرواری لیبرال ظاهرا مورد "حملة" آنها - مرفی آنکه صحفا - میداند که چه میکوبد - چه موجودانی هستند.

سرمایه داری سارنگوسی و رسد اولیه خود در مرحله رفانت آزاد، عدم تساوی اجتماعی و سداستمارا راجا سسی رسد که با ازدیاد تقسیم توده های میلیونی مردم و ایجاد بیکاری در انبغادی برای حوامع آنور غیر قابل تحمل بود، سرف با سیراره نظام تازه اسقرار یافته را از هم باند. بخش مهمی از ادسات کمونیستی ( انواع کمونیسم) و غیر کمونیستی ولی مرفی دوران جوانی سرمایه داری در سرج بقول مارکس " چانکدار" مصننی بود که با استقرار سرمایه داری سار

تشریت وارد آمده، چانک و کاسادو مساسات سسی را در هسم رخنه و هج رابطهای سحر رابطده " بقصد س غاطفه ساسی نکداسند بود. مارکسیسان یک سرن که از عمر سرمایه داری میکذست خود را ملرم میدند که صحفا متعددی از کاسمال را به سرج این سروسامانی اختصاص دهد. اما این وضع به سها کمونیستی سانی مانند مارکس و سار عناصر انقلابی و مرفی را مغلب میکرد بلکه بسیاری از سرمایه داران "هسور مرفی" و نیز "سرمایه داران دوراندس" را به علل سسان وامیداس. طبیعی است که این علل ارسروای غیر ارسروای را و سدید کمونیستی بود. کمونیستی در این ساسامان

اجماعی سدمرک سرمایه داری را جسجو میکردند. سرمایه داران هسور مرفی و دوراندس در فکر چاره برای خات آن بودند. این چاره حونی در سرن سوده به سدان و رسد بخشی ارسرواری انجاسند که بورژوازی لیبرال نام گرفت. لیبرالسم،

آزادیخواهی، مساوات طلبی، برادری، سعارهای سرفا در محک بحریه کهنه سده سرمایه داری، در مقابل مصیبت سرنک اجماعی جان ساردهای سانب. آنها میخواستند که سوار سوس سرن

در چهار حوت نظام سرمایه داری وضع کنند که از اسعار محبوم حلوکتری کند و سرمایه داری را خات بسند.

اما همواره حسن است که در یک طبقه اجماعی همیشه اتحاد و عناصر آن برای حصول به مقصود یکسان نمی اندسند. در میان سرمایه داران کما سنی بودند که بحر بغ روراید سسی

شود و ارداد ساس سیره کشی حیری نمی دیدند و هسوخ سسیر دوراندس ساه را اکثریت تیمت محدود کردن آنها سوسمی سترسند. این سرن که سده سرمایه داران محافظه کار معروف بودند و می خوا

سند و با سسور سکر دسند که می سواسند وضع را الی الاند سیم سسین سوری که سده حفظ کنند، جدال سدد و حمی در سسار حلی

خصمانه ای با ارسرواری لیبرال داسند. از نظر لیبرالها، دولت سسی "و حدان همه اجماع" مساسات وضع فواسین و مفررانی بدانوم مساسات سرمایه داری را از کرد اسسراط

عناصر کوبه سس طبقه خود حقت کند. و ارسا که لیبرالسم هسور در محک بحریه و انعب ما هسب طبقاتی خود را سسود دهای مردم سنان نداده بود برای کاسی که سطر وانعی آنها سارا

میدانسد اسفا و سسارده با آنها سائل سمرم سسی مسند. ساند به سوده های مردم آموحه مسد که برادری و برابری و آزادی مورد ادعای لیبرالها جری سرات سسده ساند این کراسی که خود را بصورت ساجی سسرت و رسسب عمده سوسالسیها سسان میداد اسفا مسد و این کار سسا

اندارد ریادی سوسط کمونیستیها انجام گرفت. بهر حال سوسل لیبرالها به دولت و سائل آنها سدان سراس



امکانات و داغره نفوذ و قدرت دولت (دولت دوراندیش) گرایش به برنامه ریزی (در مقابل رشد خودبخودی نیروهای مولسده مورد توجه محافظه کاران)، ایجاد نهادهائی بمنزله دریچه اطمینان برای جلوگیری از انفجارهای خطرناک و بالاخره در نهایت تبلیغ "دولت خیرخواه" *Welfare state* وجوه ممیزه آنها را از محافظه کاران تشکیل میدهد.

در این زمینه به چند نکته باید توجه کرد: لیبرال یا محافظه کار بودن سرمایه دار هیچ ربطی به اندازه میزان ثروت او ندارد. واکفلرها، کندیها، ملونها، سرمایه داران لیبرالند. طرفدار ازدیاد قدرت دولت هستند. سرمایه گذاریها و امکانات آنها در بخشهایی است که منافع آنها بدین طریق بهتر و بیشتر تامین میشود. این مسئله مضحک که در بعضی محافل جنبش چپ ایران مرسوم شده کسه سرمایه دار لیبرال یعنی سرمایه دار متوسط یا کوچک یک اصطلاح از خود مندرآوردی حاکمی از کجی است و بی.

۲- "لیبرالیسم" یا "آزادیخواهی" لیبرالها بهمان اندازه دو شعار دیگرشان- برابری و برادری- قلبی، دروغبین و ریاکارانه است. ما در نوشته های دیگر و بخصوص در رساله "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ"، ضمیمه ۳ با آمار و ارقام نشان داده ایم که هر جا منافع لیبرالها حکم میکرده از هردیکتاتوری مستبدتر بوده اند. "آزادیخواهی" بسیار پستیده است تا زمانی که به انباشت سرمایه کمک کنند ولی در جهانی مانند جهان امروز که رقابت آزاد جای خود را به انحصارات لیبرال یا محافظه کار داده است هیچ چیز باندازه دیکتاتوری در جامعه آزادیخواهی به ادامه استثمار کمک نمیکند. بنابراین، این "کشف" عجیب نیز که عده ای را به این نتیجه رسانده که سرمایه داران لیبرال ایرانی، آزادیخواه نیستند (گوئی سرمایه داران فرنگی آزادیخواهند!) مجددا حکایت از این میکند که این افراد نمیدانند چه میگویند و راجع به چه چیزی سخن میگویند. باین افراد و بخصوص به سچفا در این رابطه باید گفت که رفقا! رسالت شما این نیست که گنجی خود را اشاعه دهید. لیبرال، یعنی همین موجوداتی که می بینید. آن لیبرالی که مخالف استبداد بود مطلق به قرون گذشته بود. ماقبل مارکس، ماقبل امپریالیسم. سرمایه دار لیبرال نه امپریالیستی اش و نه ملی اش (!) در این عصر طرفدار آزادی نیست.

۳- دمکرات و لیبرال واژه های مترادف نیستند. بنظر می رسد که سچفا و مشابهین بعلمت یکی تصور کردن این دو مفهوم است که گاه متعجب می شوند که چرا لیبرالها دمکرات نیستند و چرا آقای بزرگان مثلا "در مورد مبارزات کردستان همانقدر " غیردمکرات " است که امام، یا نایب الامام منتظری. لیبرالیسم مستقیما " مربوط به موضع سرمایه در اقتصاد کشوری است. مربوط به چشم انداز از گونه رشد سرمایه داری است، در صورتی که دمکراتیسم حاکی از دید و بینش سیاسی است. طبیعی است که دید و بینش سیاسی هم با جایگاه طبقاتی مشخص می شود و از آسمان نازل نمی گردد. ولی هرکس که مختصر تجربه ای دارد میداند که عناصر مختلف طبقه از نظر سیاسی یکسان نمی اندیشند. خرده بورژوازی دمکرات داریم

و خرده بورژوازی فالاتر. هردو ممکن است شغل واحدی داشته باشند. در میان سرمایه داران نیز چنین است. فردی نظیر مصدق یک بورژوازی دمکرات بود و شاه مخلص و یک بورژوازی فاشیست.

۴- بورژوازی لیبرال (و اساسا " هر طبقه استثمارگری ) که از نظر سیاسی حاکمیت نداشته باشد ریاکارانه "دمکرات منش" می شود. کافی است این قشر به قدرت برسد تا نشان دهد چقدر دمکرات است. اگر خرده بورژوازی مزاحم جدی آقای بزرگان نبود و ایشان بی سرخر حکمرانی می کرد، در سرکوب چپ " شمر جلودارش نبود".

در کشورهای سرمایه داری که هنوز قدرت سیاسی در دست فئودالیت باقی مانده است (مانند روسیه تزاری در آغاز قرن بیستم) بورژوازی که می خواهد ماشین دولتی را در دست بگیرد (ولی بوی مجال نمی دهند) دمکرات منش میشود. کادتها نمونه این قماش بودند. اینها نه تنها حاکمیت دولت سرمایه داری را می خواستند و طالب اقتصاد با برنامه (سرمایه داری) بودند و بخاطر مرتبط بودن خود با سرمایه داران لیبرال اروپائی و درک جهانی بودن سرمایه، خود را لیبرال می خواندند، بلکه در آن شرایط "دموکرات" هم بودند و در فقدان آزادیهای سیاسی اشک تمساح میریختند. اگر اینها بقدرت میرسیدند هنوز لیبرال بودند ولی ماهیت غیر دموکرات خود را نشان میدادند.

علاوه بر آنچه در مورد بورژوازی لیبرال گفته شد از آنجا که این مقوله مرتبا با "بورژوازی ملی" مشتبه میشود، لازم است توضیحی در این باب بدهیم. توصیف "ملی" بهمان اندازه، اصطلاح سرمایه دار ملی گنگ و نامفهوم است ولی معمولا دو معنای متفاوت از آن مستفاد میشود ولی این معانی نیز بر حسب ضرورت (!) باهم جا عوض میکنند.

آنچه در ابتدای قرن اخیر از واژه ملی برداشست میشد مفهوم "بومی" بود، بدین معنی که سرمایه دارانی که در کشورهای تحت سلطه بوجود آمده و محل انباشت سرمایه شان در این نقاط قرارداد داشت ملی خطاب میشدند. بر خلاف آنچه تصور می رود اولین سرمایه داران این جوامع یعنی سرمایه داران ملی، کمپرادور بودند. ملی بودن هیچ ربطی به عدم وابستگی و عدم شراکت با سرمایه خارجی نداشت. این امر بر می گزید به نحوه تکوین سرمایه داری در جوامع تحت سلطه. اولین سرمایه داران این جوامع نمایندگان و مباشرین سرمایه خارجی بودند. لفظ کمپرادور بمعنای "قراهم کننده" زمینه است، که به نمایندگان بومی سرمایه داران خارجی اطلاق میشد. عده ای از این مباشرین بیهمن کارگزاری سرمایه داران خارجی سرمایه ای بهم میرساندند و پس از مدتی بعنوان "شریک کوچک" این سرمایه داران عمل میکردند.

بدین تربیب مشاهده میشود که وابستگی و از آن بیشتر جیره خواری سرمایه خارجی جزء ضروری تکوین و رشد این سرمایه داران ملی (بومی، داخلی) بود. بنابراین اصطلاح "ملی" هیچ محتوای سیاسی مبارزاتی - ایدئولوژیکی - نداشته است.

## پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

است. سیدرج عددی از این ملی‌های کمربادور تا است  
 سرحد، با "داردای استقلال عمل از سرکای خارجی پیدا  
 کردند یعنی توانستند در زمینه‌های (کشاورزی با صنعتی  
 برای خود سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری کنند.

سرای خود سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری کنند. علاوه بر اینها با  
 رسد سرمایه‌گذاری، عده‌ای سرمایه‌دار نیز مستقل از سرمایه  
 خارجی بوجود آمدند. این کمربادورهای مستقل شده و این  
 سرمایه‌داران مستقل مجموعاً "آن جبری هستند که بورژوازی  
 ملی به معنای غیرشریک خطاب می‌شوند. طبیعی است که  
 "استقلال" که انسان طالب آن بودند بسیار محدود بود  
 چون - صرف نظر از همه عوامل دیگر صرفاً این امر که ابزار تولید  
 پیوسته - کالای سرمایه‌ای - در انحصار سرمایه‌داران خارجی بود  
 و بدون ملاحظه آنها هیچ سرمایه‌دار ملی نمی‌توانست صاحب کارخانه  
 شود، حدود "استقلال" محدود می‌شد. مادر اینجا در جدول درجه  
 عوامل دیگر - صرفاً این امر که ابزار تولید پیوسته -  
 کالای سرمایه‌ای - در انحصار سرمایه‌داران خارجی بود و بدون  
 علاقه آنها هیچ سرمایه‌دار ملی نمی‌توانست صاحب کارخانه  
 خود، حدود "استقلال" محدود می‌شد. مادر اینجا در جدول درجه  
 های مختلف وابستگی خودداری می‌کنیم تا بحث معسوسیت شود،  
 تنها با این نکته بسنده می‌کنیم که سرمایه‌داری کشورهای تحت  
 سلطه که در وابستگی و تحت تبعیت سرمایه‌داری کشورهای  
 سرریز وجود آمد و اجازه رشد یافت تنها در دوران‌های  
 بحران مکنده جهان سرمایه‌داری (مثل دوران بحران حکهای  
 جهانی) می‌توانست عصاره‌ای از بررسی امکان رشد سرمایه‌مستقل  
 را در دهی خود بررسی دهد و لااخر - این گراش که بخشی  
 می‌توان نام آنرا جذب نام امپریالیسم خواند و صرفاً ساسه  
 از جذب نام درونی بحرانهای مختلف سرمایه‌داری می‌کنند،  
 چنان اذهان خرد بورژوازی و عناصر غیر کمونیست را معسوس  
 کرده که بدینها خصوصیت موفتی بودن آن بدیده انگاشته‌شده  
 بلکه اساساً جزء ماهیت یک بحران بورژوازی - بورژوازی -  
 ملی - محسوب شده‌است. یک حصص موفت حاکی از مادی‌درونی  
 یک طبقه، بصورت یک حمله ماهوی باسی ارتقاء طبقاتی انگاشته  
 شده و بر مبنای چنین "استوار"، آرایش طبقاتی در انقلاب اجتماعی  
 نهاده شده‌است! بارزترین نمونه این برخورد در اندیشه  
 مانوسه‌دو فورموله شد و به ترک موقعیتهای، انقلاب چپین  
 بعد جهانی یافت و حتی امروز نیز که این "اندیشه" التقاطی  
 بودن و حرد بورژوازی بودن خود را به بخش مهمی از چپ  
 جهانی و محمله و حتی چپ عقب مانده کشورهای عقب مانده  
 نجات کرده‌است معدها بسیاری از مفاهیم و ناخالصی‌های  
 آن کماکان به حیات خود در اذهان ادامه میدهد و "بورژوازی  
 ملی"، "بورژوازی ضد امپریالیست" هنوز مورد جستجوی بخشی  
 از حیات است.

امروز ترک انقلاب ساسی ایران و خود افشاگریهای  
 رژیم جمهوری اسلامی "بورژوازی ملی" لااقل بقدر زحمت و حق  
 مانوسیتی خود حا حالی کرده و سازمانهایی که بدون وضو  
 تا آن حیثیت انقلابی هم نمی‌خوانند و خواه آنرا برده‌یوشی  
 میکنند. اما این برده‌یوشی از آنجا که با بعد از گذشته  
 و اعتماد از مهادلانی که در این زمینه بخورد مردم داده‌میشد

همراه نبوده و از آن بیشتر در اسان تفکر و بیس اسان  
 تنبیری نداده‌است لاجرم آحادی ماسد - چرک دمل از کوسه‌ای  
 دیگر و بصورتی سفاربت بیرون میزد. امروز دیکر سازمانهایی  
 بطیر سچخا و بیکار و... بی سرو صدا "بورژوازی لیبرال" را  
 جانشین "بورژوازی ملی" کرده و تصور کرده‌اند که بدین وسیله  
 از زیر بار توضیح گذشته خلاص میشوند. جالبتر اینکه سچخا  
 که زمانی میخواست مناطقی از ایران را آزاد کند و تولید و  
 توزیع آنرا بدست بورژوازی ملی بسپارد (!) (رجوع شود به "طرح  
 تحقیقی درباره بورژوازی ملی ایران" نوشته سچخا) و امروز هم  
 کشف کرده است که بورژوازی لیبرال همان بورژوازی ملی است  
 و بورژوازی ملی هم همان بورژوازی کوچک و متوسط است، با  
 گذشته خود به یک افتاده و با عندالکزم تر عوض کرده و  
 معده شده است که بورژوازی لیبرال "دشمن عمده" است. بیچاره  
 آقای بازرگان که زمانی دل خوش داشته بود که در تحلیل  
 سچخا ملی است و جزء خلق است. بعد ناکهان فهمید لیبرال  
 است. بدش نیامد. ولی بعد فهمید چون لیبرال است دشمن  
 عمده است. آقای بازرگان که بجای خود، ضرب بهشتی  
 هم حق دارد که بسچخا بگوید اول از گذشته تا جمع بندی  
 کنید (لااقل بفهمید چه می‌گوید) بعد قرار و مدارهایمان را  
 می‌گذاریم.

خلاصه کنیم:

از نیروهای "خلق" سچخا و مساهین، ماهیت خرد بورژوازی  
 را بیان داسیم و تا آنکه هنوز نوهیات حول ماهیت آن  
 ادامه دارد، غیر قابل قبول خواهد بود اگر بگوئیم بار هم  
 و افعی انقلاب ایران رفتا را در این مورد نیز محسوسه  
 سعیر موضع (بی سرو صدا ولی ۱۸۰ درجه‌ای) خواهد کرد. بورژوازی  
 ملی و "لیبرال" هم فعلاً کرجه از راه غلط - ولی بهر حال  
 خوشخانه - از درون "خلق" رانده شده و اردوی انقلاب  
 را از خیر وجود خود محروم ساخته است. در نوشته‌های  
 آینده به دید و برداشت سچخا و منابیهی از نیروی دیگر  
 انقلاب یعنی کارگران می‌پردازیم باستان دهیم که چگونه  
 سازمانی با اینهمه دره می طرات تنها با ارتقاء از بسوانه  
 مبارزاتی گذشته در صریح زدن به حش کمونیستی ایران  
 پافشاری میکند، و چرا انتیاتیات اخیر غیر سراسر ساسابل  
 اجتناب بوده و بار چرا بدنه اصلی سازمان بدون هیچگونه  
 تردیدی به سر قهرانی خود به آغوش مادر و در همان مسیری  
 که گروه منشعب می‌شود، گفته جزی بوده مانند "جوبار به سط"  
 خواهد پیوست.

## نکاتی درباره بورژوازی "ملی"

نوشته زیر در بهار ۱۳۵۴ در بعد طرح محتملی  
 درباره بورژوازی ملی ایران که توسط سچخا در رسان  
 ۵۳ ارائه شده بود تکاشته شده و با این سازمان داده شد.  
 این نوشته‌ها بعنوان ضمیمه شماره ۱ رساله‌ی "بحران  
 سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای حش" که در آذر ماه  
 ۵۵ انتشار یافت چاپ شد ولی از آنجا که شرایط حقیقتان  
 موجود در آلمان یخس وسیع آنرا در ایران میسر نکرده

بود اکنون به تحديد جات آن اقدام می کنیم.

\* \* \*

در این طرح، و نیز در توسعه های دیگر سازمان  
سجفا، گاه مستندی بوررواری بصورتی مطرح می شود که  
ناروشنی های دارد، تذکراتی در این زمینه ضروری به نظر می رسد.  
۱- در تحلیل نهانی حوام طبعانی، مهمترین امر تحلیل  
روابط (مناسبات) تولیدی یا پایه اقتصادی است. رو-  
سای جامعه برحاسته از زیربنای یعنی روابط تولیدی است  
منها چون آثار و روپای گذشته تا مدت های مدید با مدی-  
می ماند و نیز ظاهری از روابط آینده اثرات خود را در  
روپای موجود می گذارد، غلبه های دو جامعه مختلف با یک  
پایه اقتصادی واحد می توانند روپاهایی داشته باشند که  
تفاوت های بسیار با هم دارند. مع هذا آنها هر دو در یک  
مفوله تاریخی می گنجند. مجموعه نظام اقتصادی و رو-  
بنا، صورت بندی (فرماسیون) اجتماعی یک جامعه را تشکیل  
می دهد. در یک جامعه سرمایه داری پیشرفته محتسب-  
روپا می تواند دموکراتیک (دموکراسی سرمایه داری) و یا  
فاشیستی باشد. صورت بندی اجتماعی آلمان نازی (واسانی-  
کنونی) یا سوئد، هر چه هر دو بر پایه یک نظام اقتصادی  
واحد بوجود آمده اند، بسیار با هم متفاوت هستند که  
از نظر تاریخی در یک مفوله نظام تولیدی می گنجند.  
در حوامی که نظام تولیدی، سرمایه داری، (کاپیالیستی)

است صورت بندی اجتماعی بوررواری است سرمایه داری و بورژوا-  
واری کلمات مترادف نیستند گویانکه بدون تردید به هم  
وابسته اند. یکی حاکی از روابط اقتصادی محض است و  
دیگری حاکی از کل روابطی که در جامعه وجود دارد (روابط  
اجتماعی). بنابراین هنگامیکه صحبت از یک کارخانه دار  
دارد در رابطه خاص اقتصادی و روابط تولیدی می کنیم  
باید بگوئیم سرمایه دار. هنگامیکه صحبت از عملکرد  
او در جامعه بطور کلی می کنیم باید بگوئیم بورژوا.  
خصوصیات بورژواشی چون روپا را هم در بر می گیرد، قابل  
انتقال است یعنی یک فرد می تواند سرمایه دار نباشد ولی  
بورژوا صفت (یا خرده بورژوا) باشد. یک پیه دوز سر-  
مایه دار نیست، خرده سرمایه دار هم نیست. او از بقایای  
انصاف فئودالی است، ولی در جامعه فعلی چون روابط  
تولیدی سرمایه داری غالب شده است و روپای این رابطه  
بر جامعه مسلط است و تولید او را ذکر کون کرده، او یک  
خرده بورژواست. الزاماً او سرمایه دار نیست، ارزش های اضافی  
انباشت نمی کند و سرمایه (کاپیالیستی) نمی اندوزد ولی بورژوا  
است، خرده بورژواست. همینطور یک کارمند دولت یا وجو-  
آنکه بطریق غیر مستقیم در استثمار کارگران شرکت  
دارد مع هذا می تواند سرمایه دار یا خرده سرمایه دار خطاب  
شود گویانکه بدون تردید خرده بورژواست.

کارگرانی که تحت تاثیر فرهنگ بوررواری قرار می گیرند  
خصوصیات خرده بورژوازی پیدا می کنند نه خرده سرمایه داری.  
۲- یک نوع روابط تولیدی سرمایه داری بیشتر وجود ندارد.  
سرمایه داری یعنی نظام اقتصادی که منی بر انباشت  
ارزش اضافی است. هر جا ارزش اضافی وجود داشت سرمایه-

داری است و هر جا وجود داشت سرمایه داری نیست. هیچ  
نوع مناسبات تولیدی تمام مناسبات تولیدی سرمایه داری  
کمتر ادور یا مناسبات تولیدی سرمایه داری وابسته (و همبسته)  
مستقل) وجود ندارد. مناسبات تولیدی، یعنی مناسبات  
انسان - منی - انسان. مناسباتی که سرمایه دار با  
کارگرش دارد بر منای خرید نیروی کار او، استثمار او و  
طریق انباشت ارزش اضافی و مناسبات هر دو با ابزار،  
وسائل و محصول کار است؛ بر منای تولید کسرددی کالائی  
و مالکیت خصوصی ابزار تولید است. این خصوصیات حدی  
سرمایه دار وابسته باشد و حد نباشد، چه کمتر ادور باشد  
و چه نباشد، در سیستم سرمایه داری وجود دارد. سیستم  
مناسبات تولیدی، همیشه مناسبات تولیدی سرمایه داری است  
گویانکه شخص سرمایه دار می تواند وابسته یا کمتر ادور یا  
مستقل باشد. البته کشوری که سرمایه دارهای وابسته  
هستند کشور سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است و آنکه  
مستقل است مستقل (اگر چنین چیزی وجود داشت باشد!).  
مناسبات تولیدی همه جا یکی است و آنهم سرمایه داری است.  
وقتی در محدوده یک کشور صحبت می کنیم، سرمایه دار  
جهان (و محمله آن کشور) بدو گروه، تقسیم می شوند یا  
انباشت سرمایه آنها عمدتاً در خارج کشور است که می گوئیم  
سرمایه دار خارجی هستند و یا در داخل کشور، که می گوئیم  
سرمایه دار داخلی (کشوری) هستند. و از ه های خارجی و داخلی  
فقط و فقط نشان دهنده محل انباشت سرمایه است، به-  
ملیت و علائق آنها بستگی ندارد. وقتی تراقی در امریکا  
بود او یک سرمایه دار خارجی بود (هنوز هم هست). بر  
عکس اگر یک خارجی مقیم ایران شود، در ایران سرمایه  
میدوزد و سرمایه دار داخلی است. بنابراین خارجی-  
معای غیر هموطن، و داخلی بمعنای هموطن نیست.

مسئله دیگر جهت انباشت سرمایه است. سرمایه داری  
در عصر امپریالیسم یک سیستم جهانی است. سرمایه داری  
که در مرحله رنایت آزاد مرزهای کشوری را بوجود آورد،  
در مرحله امپریالیسم این مرزها را مسکند و تمام  
سرمایه های محلی (داخلی) را بتدریج در خود جذب می کند  
(ادغام سرمایه).

البته این عمل ناکه ان انجام می شود و قدم بقدم  
انجام می گیرد هر قدر جامعه دور افتاده تر (از نظارتیات  
با امپریالیسم) باشد سرمایه اش کمتر ادغام شده است و بر  
عکس هر قدر جامعه بیشتر تحت تسلط امپریالیسم قرار گیرد  
سرمایه داخلی بیشتر با سرمایه جهانی ادغام می شود.  
محرك سرمایه دار در حرکت در جهت نبود دادن سرمایه اش  
به سرمایه جهانی، مانند هر اقدام دیگر سرمایه دار منی  
بر سود بیشتر است. هر وقت این جهت سودمندتر شود  
او براه خواهد افتاد. عرق و علائق کشوری، ملی و مذهبی  
و غیره، تعیین کننده جهت حرکت سرمایه دار بطور کلی  
نیست. حال باید دید چرا برای یک سرمایه دار از ابتدا  
چنین حرکتی صرف می کند و برای دیگری نمی کند و یا عمارت  
دیگر یک سرمایه دار داخلی از چه طریقی با امپریالیسم  
مربوط می شود. وحدت و تضاد سرمایه او با سرمایه

جهانی در چیست؟

استعمارگران کهن و نئی بد حامدای کد هور حسب سلط کامل آنها بود مرفند، برای ارباط خود با مردم بومی کسان را اسخدام میکردند که دلال آنها بودند. اس اضراد را کمپرادور میخواندند. اس دلالیا از برک وجود (و کاد سزاکت مستقیم با) استعمارگران بروسسی می اندوختند. علب وجودی آنها، سروت آنها، وجود بکاکان بود. در فزون احیراستعمارگران از حوامع سرامند داری بودند، کمپرادورهای آنان را از اسبب سرامنددار کمپرادور میخواندند. طبیعی است که اسان چیزی حیر مبران استعمار (با بهیر بکونیم امپریالیسم) نبوده و نبسند. سار تروتمندان حامع که ثروتشان مسورد مصادرهی استعمارگران قرار میگردید با از آنها مالیات سنگینی گرفته میشد و با خود را در معرض رفاقت با عادلانه می یافتند، صد نفوذ خارجی میدید. آنها تروتمندان داخلی (کسوری) بودند که چون در مرحلهی ابتدای انکشاف سرامه داری قرار داشتند میخواستند اعشار مرزهای کسوری را (از نظر حفظ مامع خود) حفظ کنند آنها ماسل به ایجاد ملت بمفهوم سرامه داری بودند و لهذا در اس دوران آنها را "ملی" مسد خواند. ملی بدای داخلی غیر شریک با امپریالیسم و طرفدار تسکیل با اسحکام یک ملت بر مبنای سرامه داری.

لازم است بعنوان معرصره توضیح محصری در مورد واژه "ملی" داد. ملی ترجمهی معادل NATIONAL است و معنای درست آن کسوری، سراسر کشور است؛ در معادل محلی LOCAL، موسسه با تجارتی که در یک نقطه فعالیت دارد "محلی" است، وقتی به سراسر کشور گسترده شد "ملی" میشود. و وقتی از آسهم گسرده تر شد بین المللی میشود. "ملی" بمعنای NATIONAL همیشه NATIONALIST (ملی گرا) نیست. یعنی ملی ماهیبا صد امپریالیست نیست که در مراحل این خصیصه را میتواند داشته باشند. سرامه دار داخلی بر حسب درجهی رشد خود، جهت رشد خود، وجود و قدرت امپریالیسم، مامع و مضاری که وجود نفوذ امپریالیسم میتواند برایش داشته باشد، میتواند در مرحلهی ضد نفوذ امپریالیسم باشد و یا بر عکس طرفدار نفوذ آن، مخالفت با نفوذ امپریالیسم جز ماهیبا سرامه دار داخلی نیست، یک خصوصیت و یک صفت است که میتواند عوض شود. در مراحل ابتدای تکامل سرامه داری در جوامع، چون هنوز سرامه داران تضادشان با امپریالیسم بروحدتشا غلبه دارد، و سرامه داران داخلی ملی عمداً ضد نفوذ امپریالیسم هستند این دو واژه در اذهان مترادف میشود و چنین تصور میشود که چیزی که ماهیبا سرامه دار ملی (صد امپریالیست) باشد وجود خارجی دارد که البته درست نیست در ایران تاسالهای ۳۰ جامعد در مناسباتش چنان بود که سرامه داخلی (ملی) ضد نفوذ بکاکان بود. بعبارت دیگر سرامه دار داخلی (ملی)، ضد نفوذ امپریالیسم بود ولی اکنون با تغییر مناسبات جامع اگر نه همه لاقل عمده سرامه داران داخلی (ملی) طرفدار نفوذ امپریالیسم

هستند. یعنی سرامنددار (بورژوا) ملی INDIGENEOUS • NATIONAL NATIVE دیگر NATIONALIST نیست بلکه طرفدار امپریالیسم است.

البته حرده بورژواری هم در این حیط محبت نفسی داشته است. چون تاسالهای ۳۰ بورژواری ملی رهبری جنبش های توده ای را بدست داشته است و چون آن حبسها صدنفوذ امپریالیسم بوده اند بورژواری بی میل هم نبوده است که واژه ملی معادل واژه ملت گرابیعنی صد امپریالیسم تلقی شود با این ترتیب که هرکس که میخواست مبارزه صد امپریالیستی کند "ملی" خطاب شود یعنی بوضوح زیر پرچم رهبری مبارزات "ملی"، یعنی بورژواری ملی قرارگیرد. و این اشتباه آنقدر جا افتاده است که نه تنها در گذشته بلکه امروز نیز عده ای شخص وطن پرست را "ملی" میخوانند. بعبارت دیگر واژه وطن پرست PATRIOT معادل "ملی" و (ملت گرا) NATIONALIST شده است. بنا بر این کرچه ممکن است این توضیح در ظاهر ملانقطه ای بودن را محسم کند ولی درواقع چنین نیست تنها همداری به کمونیستهاست که القاطی را که بورژواری در گذشته بمعنای خاص مطلق کرده بوده است بدور بیندازند و آنها را فقط در معنای علمی (کمونیستی) آنها بکار ببرند. بهرحال همزمان با گسشرش عملکرد امپریالیسم از مرحله غارت منابع (وبطور فرعی صدور کالا) به مرحله توسعه صدور کالا، بازاریابی و سرامه گذاری، تا سیر نفوذ امپریالیسم در نحوه تقسیم ثروت جامع، در محدوده کار سرامه داران کمپرادور باقی نمی ماند. اقتشار وسیعی از سرامه داران داخلی دیگر هم رشد سریع مییابند، از وجود امپریالیسم و بعیر سریع مناسبات تولیدی که در اثر نفوذ آن ایجاد میشود مستمع میشوند برای رشد خود وابسته به امپریالیسم و برنامه های آن میشوند. آنها را سرامه داران وابسته DEPENDENT میخوانند. اینها کمپرادور نیستند (کو که بعلت عده ای کمپرادور را وابسته ترجمه کرده اند). اینها مستقیماً شریک با صائر امپریالیسم نیستند، مع هذا رشد خود را مدیون آن هستند و بطور غیر مستقیم همه امپریالیسم خدمت میکنند. هر یک از رفقا دهها نمونه از آنها را می شناسند. اینها گو که بهرحال تضادی هم با بعضی از جنبه های نفوذ سرامه خارجی (بعنوان رفیق نوی تر) دارند ولی وحدتشان بر تضادشان می چرد و در جمع طرفدار گسشرش نفوذ امپریالیسم هستند. (نمونه کامل اینها آبروایی صاحب کارخانجات کفش "ملی" است).

بدون تردید در جامع، سرامه داران عقب افتاده ای یافت میشوند که با هنوز به مزیت کمپرادور و با وابسته پی برده اند، با آنها را بیاری بگرمته اند (چون ابزار تولیدشان مدرن نیست و بدرد سرامه پر انرژی خارجی نم بخورد) و بنا بر این احتمالاً تضادشان با سرامه خارجی بیش از وحدتشان (بعنوان مجموعه ای از سرامه جهانی) با آن است.

ربا خواران و کسانى مانند شرخر و با بعضی از بازاریها در این زمره اند. شاید حتی کسانى مانند کارروسی را ناسند سال پیش میشد در این مقوله گنجانند (از وضع کسوی و اطلاع

# کمیته دائمی بررسی بحران افغانستان پوششی برای پیاده کردن طرح‌های امپریالیستی

یکی از رویدادهای هفته گذشته تشکیل جلسه کمیته دائمی بررسی بحران افغانستان با شرکت وزرای امور خارجه ایران و پاکستان، دبیرکل کنفرانس اسلامی، نمایندگان گروه‌ها و سازمان‌هایی که علیه دولت ببرک کارمل در افغانستان می‌جنگند، در ژنو بود. در بابا یارد همین اخلاص کنفرانس اسلامی در اسلام‌آباد این کمیته با شرکت ایران و پاکستان مأمور به اصلاح رسیدگی به وضعیت افغانستان و یافسن را داخل مسالمت‌آمیز برای پایان به بحران این کشور شد. نشست اخیر کمیته مزبور در ژنو از پاره‌ای جهت دارای اهمیت ویژه و محتاج بررسی بیشتر است. شرایط بحران زده جهانی به میزان نگرانی‌های نیروهای امپریالیستی از آنچه که در کانون‌های درگیری کمونی جهان در حال وقوع است می‌افزاید و به محض آنکه تعرض اولیه فلان قدرت جهانی با مقابله و مانور سیاسی نیروی دیگر مواجه می‌شود حل بحران به پای میز مذاکره موقوف می‌گردد اگرچه در عین حال حملات متقابل نظامی و اجرای طرح‌های رنگارنگ نیز متوقف نمی‌گردد. موقعیت کمونی افغانستان در حال حاضر گرچه اکثر دولتها را مجبور به مذاکره و یا تشکیل اجلاس‌های متعدد کرده اما از شدت و حدت بحران این منطقه نکاسته است. زیرا به محض اینکه نیروهای درگیر و یا نیروهایی که گویا از سر خیرخواهی (!) خواستار پایان یافتن درگیریهای منطقه هستند، آغاز به گفتگو می‌کنند، جناح بندی‌ها و تضادهای کمونی بین المللی بروز می‌کنند. در حال حاضر کنفرانس‌های گوناگونی که همگی قصد یافتن راه حل (البته حتماً مسالمت‌آمیز) بحران افغانستان را دارند در سه جهت عمده فعالیت می‌کنند. یکی مذاکرات طاق و جهت کشورهای اروپای غربی با یا بدون شرکت ایالات متحده، دیگری تلاش

ایران و پاکستان در قالب کمیته دائمی بررسی بحران افغانستان (اگر فرض کنیم سرخ این کمیته در دست همان بخش اول نباشد!)، و سومی کشورهای غیر متعهد که بنا به درخواست سازمان ملل از فوریه گذشته فعالیت خود را در این زمینه شروع کرده‌اند. کنفرانس کشورهای بارار مشترک درونیز و همچنین ملاقات‌های سران اروپا و کارتر آخرین نمونه آشکار رابطه تضاد وحدت نیروهای امپریالیستی است. گرچه وحدت آنها با صحنه گذاشتن بر روی حضور و مداخله نظامی ایالات متحده در اقیانوس هند و همکاریهای وسیع نظامی در ناسو و اقیانوس هند بخوبی خود را نشان می‌دهد اما در عین حال منافع هریک از قطب‌های امپریالیستی مانع اجرای سیاست‌های یکدست گشته و گهگاه این دولت‌ها را به انجام مانورهای سیاسی در برابر یکدیگر می‌کشاند. اختلافات کارتر و ژسکار دستن در مورد تعارض شوروی و روش برخورد با سیاست شوروی در افغانستان و سپس تلاش هریک برای متقاعد کردن سایر نیروهای امپریالیستی به پذیرش راه حل‌های خود در چند ماه اخیر یکی از نمونه‌های این رابطه بین دولتهای امپریالیستی است. باین ترتیب بحران افغانستان نیز از این قاعده کلی جدا نبوده و یکی دیگر از نمودهای این رابطه تضاد و وحدت امپریالیسم است. اما نقش شوروی در قبال این رابطه بویژه از آن جهت که خود مسبب اصلی ایجاد ناآرامی در این منطقه بوده است، چیست؟ بنظر میرسد علیرغم اظهار نظرهای رسمی و قاطعانه دولت شوروی در مورد بحران افغانستان، این کشور از مداخله جویی نظامی خود در افغانستان طرفی نیست و آشکارا عجز و ناتوانی خود را از اینکه حتی کودتاگر خوبی (!) باشد نشان داده

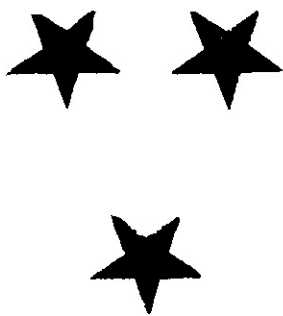
است. شایعات متعدد مبنی بر دست زدن به کودتای ساخت سکوی دیگری علیه کارمل و یا جود کشی کارمل همگی در جهت تقویت این پیش‌بینی است. با توجه به اینکه نتایج مذاکرات ایالات متحده، اروپای غربی و شوروی در مورد آتش‌بس یا ادامه جنگ در منطقه‌های زیر سلطه یکدیگر تعیین کننده بود همواره احتمال سازش و اتحاد یک مانور سیاسی به نفع دیگری و دادن اسباب‌آلات و خلاصه کلام معامله بر سر کشورهای زیر نفوذ وجود دارد. نتایجی نظیر آنچه که دولت ایران نیز خود را درگیر آن کرده است شمره‌ای جز انعکاس تضادهای فوق ولی اعتبار به اضعاف مضاعف و شکلی مضحک در بر نخواهد داشت. در گذشته به نقش پاکستان در کنفرانس کشورهای اسلامی اشاره کردیم اما سخنان اخیر آقایانی وزیر امور خارجه پاکستان مبنی بر تقبل "نقش ژاندارم منطقه در مقابل شوروی از سوی پاکستان با کمک ۵ میلیارد دلاری کشورهای عربی" (جمهوری اسلامی شنبه ۵۹/۳/۲۱) ماهیت دولت پاکستان و مقاصد سیاسی آن (یعنی تقویت پایگاه امپریالیسم در منطقه) را بطرز بارزی روشن می‌سازد. البته ذکر این نکته لازم است که روزنامه صبح آزادگان در شماره ۲ تیر - ماه ۵۹ خود تکذیب خبر مزبور را از سوی سفارت پاکستان در تهران چاپ کرد. اما ضمناً هر کسی از قاعده انتشار خبر و سپس تکذیب آن آگاه است. یکی دیگر از مسائلی که در این ارتباط قابل ذکر است محکوم کردن دولت پاکستان از سوی حزب معلوم الحال جمهوری اسلامی است. این روزنامه ظاهراً سیاستی ضد دولت پاکستان را تعقیب می‌کند و حتی در شماره ۳ تیر ماه ۵۹ دولت پاکستان را بخاطر "یورش وحشیانه پلیس این کشور به دانشگاهها و سرکوب



دانشجویان "به باد انتقاد می‌گیرد!"  
 کوشی حزب جمهوری اسلامی در سرکوب نیروهای چپ و مترقی بویژه در بستن دانشگاه‌ها و تحمیل طرح به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" در ایران اساس نقشی نداشته است! این امر باعث انتقال تضادهای درونی هیأت حاکمه به سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی است. وجود این نهاد خود را در اظهارات متناقض قطب‌زاده بعنوان وزیر امور خارجه نیز می‌نمایاند: قطب‌زاده در پاسخ به این پرسش خبرنگاران در فرودگاه ژنو که "چگونه بدون شرکت نمایندگان دولت افغانستان و شوروی شما می‌توانید تصمیمات قاطعی اتخاذ کنید" گفت: "ما از آغاز گفتیم دولت افغانستان را به هیچ عنوان به رسمیت نمی‌شناسیم و حضور شوروی در افغانستان را نیز محکوم می‌کنیم و لذا واضح است که به هیچ عنوان نمی‌توانیم در هیچ مذاکراتی با حضور نمایندگان دولت غیرقانونی افغانستان و یا احتمالاً دولت شوروی شرکت کنیم" (با امداد شنبه ۵۹/۲/۲۱).  
 حال علاوه بر اینکه نقطه نظر مزبور جابجا توسط حبیب‌شاهی دبیرکل کنفرانس اسلامی نقض می‌شود (با امداد همان شماره) خود قطب‌زاده با فاصله یکی دو روز خطاب به خبرنگاران در پاسخ به این پرسش که "با نمایندگان گروه‌های افغانی حاضر به مذاکره با دولت کابل نخواهند شد؟" می‌گوید: "حتی پیغمبر با مخالفان خود مذاکره کرد... ما با مقامات شوروی نیز مذاکره می‌کنیم" (با امداد، دوشنبه ۵۹/۴/۲) جمهوری اسلامی طبیعتاً سیاست خارجی یکدست‌تر از این نمی‌توانست ارائه دهد! جالب اینجاست که جناب قطب‌زاده در ادامه همان سخنان خود می‌افزاید "وظیفه ما ابلاغ صلح، انسانیت و صفات" گوشه دیگری از آشکار شدن تضادهای درونی هیأت حاکمه به هنگامی است که قطب‌زاده در قالب قهرمانی پیروزمند ادعا می‌کند "خوشبختانه ما آنچه را که می‌خواستیم از برگزاری این کمیته بدست آوردیم.... هر چند دست‌هایی (حزب جمهوری اسلامی؟) می‌خواستند برای غنشی نمودن ارزش کار این کمیته جلسات ما را به تاخیر بیندازد ولی فاطمانه در مقابل هرگونه توطئه

ایستادیم و نگذاشتیم جلسات حتی برای یک لحظه به تاخیر بیفتد" (با امداد یکشنبه ۵۹/۴/۱) (تاکید از ماست)  
 از سوی دیگر دولت جمهوری اسلامی از زبان وزیر امور خارجه خود در پایان این سفر پرثمر! وعده افزایش کمک به مجاهدین افغانی را می‌دهد در حالیکه از وجود اختلافات در درون همین "مجاهدان افغانی" بشدت گله منداست. آشکار شدن تضادهای درونی هیأت‌های مذاکره کننده گهگاه شکل مضحکی بخود می‌گیرد از آن جمله است، اخراج چند تن از اعضا گروه‌های افغانی شرکت کننده در اجلاس ژنو از سوی قطب‌زاده به بهانه برهم زدن جلسات کنفرانس و مانع شدن آنان برای رسیدن به نتیجه قطعی! (کیهان یکشنبه ۵۹/۴/۱) در همان گزارش شرح مبسوطی در مورد وارد کردن اتهام وابستگی به "گروه‌های مختلف مجاهد" باین نیروها آن نیروی خارجی آمده است. در مجموع چنین فضای آشفته‌ای ندانم کاری دولت جمهوری اسلامی و در عین حال تلاش سردمداران رژیم ایران و رژیم پاکستان برای سرپوش گذاشتن بر هدف اصلی از شرکت در کمیته را منعکس می‌سازد. البته نابسامانی حاکم بر اجلاس ژنو در تصمیمات و اظهار نظرات دبیرکل کنفرانس اسلامی و همچنین متن قطعنامه مشترک اعضای کمیته دائمی و "مجاهدین افغانی" با اظهار نظرات سخت‌گویان این گروه‌های افغانی نیز نمود پیدا می‌کند. اساسی‌ترین اختلاف در این زمینه در مورد دعوت کمیته‌ی مزبور از نمایندگان دولت ببرک کارمل و پیشنهاد شرکت نمایندگان شوروی در اجلاس آینده‌ی کمیته از یکسو و پافشاری گروه‌های افغانی مبنی بر اینکه در صورت حضور نمایندگان دولت ببرک کارمل و یا شوروی از شرکت در مذاکرات خودداری خواهند کرد، از سوی دیگر، دیده می‌شود. (جمهوری اسلامی، یکشنبه ۵۹/۴/۱). در خود قطعنامه‌ی مشترک ۱۲ ماده‌ای کمیته‌ی بررسی بحرانی افغانستان و گروه‌های افغانی نکته‌ی جالب توجه و یا شاخصی وجود ندارد جز آنکه در مجموع نه تنها در مفاد قطعنامه راه حل مشخص مسأله‌ی آمیزی را انطور که مذاکره‌کنندگان مدعی آن

هستند، دنبال نمی‌کند بلکه با صورت کمک‌های بیدریغ به گروه‌های مزبور حرکت افروزی بیشتری در منطقه را دامن می‌برد. البته در سند ۶ این قطعنامه آمده است که "کمیته از تاکید نمایندگانی مجاهدین دایر به اعلام آمادگی آنها جهت سرخشی و مقاومت علیه مداخله‌ی نظامی و اشغال ناآزادی کشورشان و اعاده‌ی استقلال و سیاست عدم تعهد افغانستان، اتخاذ سند کرد." (کیهان یکشنبه ۵۹/۴/۱) وجود این سند کاملاً روشن می‌سازد که سردمداران کمیته دائمی کذابی اطمینانی به گروه‌های ساخته و پرداخته‌ی خود در مورد ادامه و پیگیری جنگ علیه دولت دست‌نشانده‌ی ببرک کارمل ندارند و با "اتخاذ سند" کوبی قصد دارند آن گروه‌ها را متعهد انجام سیاست‌های دیکته شده سازند! باین ترتیب و در جایی که کارگران و زحمتکشان ایران زیر شدیدترین فشارها و تنگناهای اقتصادی بسر می‌برند. در جایی که با گذشت یکسال و نیم از قیام بهمن ماه ۵۷ اکثریت جنبش‌های آزادیبخش جهان از کمک با صلا دولت انقلابی ایران محروم هستند، دایه کمک‌های بیدریغ به گروه‌های افغانی که دقیقاً منافع فئودالها و زمینداران بزرگ را دنبال کرده و روابط گسترده‌ای با امپریالیسم دارند و همچنین فراهم آوردن زمینه‌ی تشکیل دولت تبعیضی افغانستان در ایران از سوی رژیم جمهوری اسلامی آیا جز مصالح سیاسی امپریالیسم هدف دیگری را تحقق می‌بخشد!



مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا



# خلخالی و مبارزه با مواد مخدر

## ریشه کن ساختن فساد بشیوه جمهوری اسلامی

با گذشت بیش از ۱۷ ماه از قیام بهمن ماه امروز بیش از پیش ثابت شده است که رژیم جمهوری اسلامی یگانه راه حل تمامی مسائل و دشواریهای جامعه را در سرکوب، اختناق و کشتار می بیند. رژیم که پایه های حاکمیت خود را بر توهم توده های وسیع مردم استوار کرده بود کوشید از همان ابتدا در عین حفظ، بازسازی و ترمیم نظام سرمایه داری بحران زده ایران، چنین وانمود کند که تنها راه گریز از تنگنا های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه کشتار و قلع و قمع مخالفان و باصطلاح ضد "انقلابیون" است. سهمین دلیل در فردای قیام بهمن بجای حل و فصل مسائل اساسی از قبیل بیکاری، تورم فزاینده، گرانی، کمبود مسکن و جز اینها بزور چماق بدستان حزب الهی دیگر باره کوشید پوشیدن چادر و حجاب اسلامی را به عنوان یکی از سرچشمه های رهاشی زنان از قید فرهنگ غربی و امپریالیستی قلمداد کند. چندی بعد نوبت به سرکوب کارگران بیکار و گرسنه، کشتار خلق های حق طلب و ستم دیده کرد، بلوچ و ترکمن و عرب رسید. آنگاه فاحشه ها و گران فروشان را به شلاق "حد اسلامی" بستند. یکچند بهمن منوال گذشت تا این که رژیم به بهانه تغییر نظام آموزشی و درهم کوبیدن بقایای فرهنگ "غربی" دانشگاه ها را به عنوان "سنگر فساد" (ونه به عنوان سنگر آزادی) مورد هجوم وحشیانه خود قرار داد.

روشن است که هیات حاکمه ارتجاعی ایران برای حفظ نظام رو به تلاشی سرمایه داری باید همچنان به یکی دلو مهم ترین نقاط اتکاء خویش، یعنی توهم مردم تکیه کند از همین رو چندان عجیب نیست که رژیم به جای پرداختن به مسائل اساسی جامعه (که از حل آن ها البته بنا به ماهیتش یکسره عاجز است) با وارونه جلوه دادن آن ها، پایه های حاکمیت لرزان خود را با دروغ پردازی، توطئه، کشتار، سرکوب، اختناق، توقیف مطبوعات مترقی و جز اینها حفظ کند.

در هرحال مدتی است که رژیم خلخالی را شوشکه کشان به سراغ مشتئی از قاچاقچیان مواد مخدر فرستاده است. طی یک ماه گذشته بیش از ۵۰ نفر به جوخه های اعدام سپرده شده اند، ده ها نفر به زندان های دراز مدت محکوم شده اند و ظاهرا تا زمانی که میل به اعدام و کشتار در خلخالی و سیاه پاسداران برطرف نشده، اعدام ها نیز کما کان ادامه خواهد یافت.

اما حقیقت چیست؟ حقیقت این است که جنایت، تبهکاری و فساد علی رغم ادعا (و اعتقاد؟) پاسداران نوین سرمایه داری ایران نه از طینت ناپاک و "حرامزادگی" فطری افراد (یا به ادعای مسیحیان از "گناه نخستین") بلکه از مناسبات حاکم بر جامعه ناشی می شود. البته بسته به نوع مناسبات

اقتصادی اجتماعی حاکم، انواع جنایت و تبهکاری نیز تفاوت می پذیرد. در جامعه سرمایه داری روسپیگری، پانندازی، دزدی ارتشاء، فساد در دستگاه های اداری، تولید و مصرف مواد مخدر و جز این ها از اجزاء جدائی ناپذیر نظام حاکم به شمار می آیند. در چنین نظامی اعداد مثبت و منفی نه بطور جدا از هم و در مقابل با یکدیگر بلکه در یک مجموعه واحد گرد آمده و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند. یک روسپی نه به دلیل جس شهوات و هوا هوس نفسانی و میل همخوانی با مردان متعدد و "حرامزادگی ذاتی"، بلکه و دقیقا به دلیل فقر و فلاکت مادی، بیکاری، عدم تأمین مالی و سطح پائین اخلاق عمومی به روسپیگری روی می آورد. بهمن ترتیب اکثریت مشتریان روسپیان را افرادی تشکیل می دهند که یا در اثر مناسبات ناهنجار حاکم بر جامعه قادر به ایجاد ارتباط درست با جنس مخالف خود نیستند و یا در نتیجه نابسامانی روابط خانوادگی، بیکانه یا همسر و روابط زناشویی خود مجبور به تن دادن به چنین روابطی هستند. از سوی دیگر به گفته انکلس اردواج نیز در جامعه سرمایه داری به علت حاکمیت اصل مبادله شکل رسمی شده فحشا است. در واقع چنانچه محصولی جذب نشود، تولید نخواهد شد. به عبارت روشن تر در جوامع طبقاتی (و در اینجا به طور مشخص جامعه سرمایه داری) عرضه و تقاضای کالا تابع قوانینی است که حذف جزئی از آن قوانین مستلزم حذف کل نظام است.

یک سرمایه دار برای بدست آوردن حداکثر سود ممکن پیوسته می کوشد حس مصرف فراینده و جنون آسارا در مصرف کنندگان خود تقویت کند. تمام دستگاه های تبلیغاتی از قبیل مطبوعات رادیو تلویزیون، سینما و غیر آن به کار می افتد تا از راه های مختلف (از نمایش های حسی و تحریک کننده گرفته تا نشان دادن خانواده های خرده بورژوازی که در اثر استفاده از یک کالای مشخص از فرط شادی و نشاط در آستانه انفجار هستند و...) مصرف هرچه بیشتر کالاهای مختلف را به عنوان یگانه دستاویز و بهانه زیستن القاء کنند. با در نظر گرفتن این نکته که شمار بزرگی از افراد یک جامعه در خدمت تبلیغ و ترویج انواع کالاها هستند و نیمی از ساله اشتغال و غلبه بر شکل بیکاری از همین راه حل می شود اجتناب از این کار به معنای از کار افتادن نظامی است که هر یک از اجزاء آن همچون تکه های یک مورائیک به ترتیب کنار یکدیگر چیده شده اند و برداشتن یکی از اجزاء آن بدون تردید کل نظام را در معرض خطر نابودی قرار می دهد. راست است که عملکرد نظام به ترتیبی که یاد شد در واقع چیزی جز اتلاف نیروی کار اجتماعی و ذخائر طبیعی، از میان بردن ثروت های ملی و به فساد کشیدن فرهنگ و اخلاق عمومی یک

کشور نیست لیکن سرمایه‌داری نظام خود ستیزی است که بدون این ائتلاف اساساً قادر به ادامه حیات نیست.

در این میان مسأله اعتیاد به مواد مخدر را نیز باید بر زمینه نظام اقتصادی اجتماعی حاکم بر جامعه مورد بررسی قرارداد. مصرف مواد مخدر زائیده شرایطی است که تنها باز میان بردن زمینه مادی آن، این پدیده ناهنجار اجتماعی نیز یکبار برای همیشه از بین خواهد رفت. چنان که گفته شد، پس از قیام بهمن هیات حاکمه پایه های حاکمیت خود را بر ذهنیت توهم زده مردمی استوار کردند. بنا بر تصورات خود رژیم کنونی را خلال بسیاری از مشکلات خود از قبیل بیکاری، گران‌ی، کمبود (وفقدان) مسکن می‌دانستند. مردم با انتظار داشتند که رژیم در مقابل حذف فرهنگ فاسد گذشته نهایت کوشش خود را برای ایجاد مراکز تفریحی و پرورش فرهنگ و هنر مردمی به کار ببرد. لیکن رژیم حاکم که تنها در اندیشه بازسازی سرمایه‌داری بحران زده و ورشکسته ایران بود و از حل کوچک ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی یکسر عاجز مانده بود، به شیوه همیشگی خود، شیپور را از سر گذاشت و با عنوان نخستین اقدام "انقلابی" تولید و مصرف مشروبات الکلی را به کلی ممنوع اعلام کرد. بسیاری از کسانی را که دست به خرید و فروش مشروبات الکلی می‌زدند

ماخذ سالانه بیش از سه میلیارد دلار به مصرف انواع اعتیاد می‌رسد (تازه تاریخ این آمارها به ۱۹۷۰ برمی‌گردد و مسلماً از آن هنگام تاکنون این رقم به چندین برابر افزایش یافته است). علاوه بر این می‌توان در فراوس جنبه اقتصادی مسئله، هدفهای مشترک سرمایه‌داری ایران و آمریکا را تشخیص داد به عبارت روشن‌تر و به عنوان مثال مسأله سیاست زداشی در میان مردم (و بویژه جوانان) هر دو کشور از یک سیاست مشترک آب می‌خورد. از نظر سیاسی رژیم شاه خائن برای سیاست زداشی در میان جوانان علاوه بر اعمال دیکتاتوری و به کار گرفتن دستگاه‌های پلیسی-نظامی، رواج مواد مخدر را به عنوان یکی از وسایل موثر تخدیر ذهن مردم تلقی می‌کرد. در بسیاری از زندانهای رژیم گذشته هروئین و سایر مواد مخدر چه بسا ساده‌تر از دنیای خارج بدست می‌آمد. حاملین این مواد به داخل زندانها، ماموران شهربانی و نگهبانان زندان بودند. استدلال این قبیل ماموران این بوده و هست که از نظر مالی تامین نیستند و برای گذراندن زندگی مجبور به حمل و فروش مواد مخدر در زندان هستند. بدین ترتیب از نظر اقتصادی دستگاه حاکم در نتیجه تامین مالی ماموران خود از طریق یاد شده از دغدغه شورش، ناآرامی و اعتصاب در واحدهای انتظامی آسوده بود. این نکته در مسرود

تنها کسانی که علت فساد و نابسامانی‌های اجتماعی را نه در روابط حاکم بر جامعه بلکه در طینت ناپاک فرد فرد اعضای یک جامعه جست و جوی کنند و راه از میان بردن آن را نه در دگرگونی روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم بلکه در تغییر افراد جامعه می‌بینند بر این کماند که با اعدام و کشتار روسپیان، زناکاران، دزدان، قاچاقچیان مواد مخدر و غیر اینها می‌توان فساد را یکبار برای همیشه از میان برد.

در ملا عام با شلاق "حد شرعی" کردند. این بار امر تولید و مصرف مشروبات الکلی به خانه و پشتیام ها منتقل شد. در حقیقت نه تنها مشکلی حل نشد بلکه در اثر حس طبیعی مقاومت در برابر فشار و تحریک پذیری در قبال "میوه ممنوع" و "منهیات" حس مصرف تقویت شد. بسیاری از جوانان، کارگران بیکار، زنان بی سرپرست در اثر بیکاری، عدم تامین مالی، ترس از فردای ناروشن، فقدان چشم انداز روشن نسبت به تامین شغلی، خانوادگی و رزاشویی، سرخوردگی و نومیدی از انقلابی که "انقلابیون" قدرتمدار آن جز در اندیشه نجات سرمایه‌داری و تامین منافع طبقاتی خود نبوده و نیستند، به دامالیه اعتیاد گرفتار آمدند. به این قشر وسیع (طبق آمار رسمی دولتی بیش از ۳ میلیون تن معتاد) باید کسانی را افزود که از زمان حاکمیت رژیم گذشته به دلیل مشکلات مشابه سالهاست در دنیای سیاه اعتیاد سر می‌خورند.

لیکن به خلاف آنچه رژیم می‌کوشد در ذهن مردم القاء کند اعتیاد به مواد مخدر تنها به کشورهای زیر سلطه امپریالیسم محدود نمی‌شود. کشورهای امپریالیستی اروپا و آمریکا خود از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان عمده مواد مخدر هستند. طبق آمار "بیزنس ویک" (مجله اقتصادی غارتگران و الاستریست) هر معتاد در آمریکا روزانه پیش از ۲۰ دلار صرف اعتیاد خود میکند. گاه این رقم به ۱۵۰ دلار می‌رسد. بنابر همین

رابطه میان ماموران ژاندارمری و راهزنان، ژاندارمری و قاچاقچیان مواد مخدر و سایر کالاها، ماموران شهربانی با دزدان، روسپیان، کسبه، طوفاها و دستفروشان و غیر آن صادق بود. در رژیم کنونی علاوه بر ماموران انتظامی رسمی، پاسداران و ماموران کمیته‌های مختلف همان وظایف "مقدس" ناظران رژیم گذشته را یکجا به عهده گرفته‌اند. در حال حاضر بسیاری از معاملات مواد مخدر در کمیته‌ها و زندانهای رژیم صورت می‌گیرد.

باید پرسید چرا علی‌رغم تمهیداتی که از سوی مردم‌مداران مبارزه با فساد و مواد مخدر به کار بسته می‌شود، اعتیاد، روسپیگری، دزدی و ارتشاء هر روز دامنه وسیع تری پیدا می‌کنند. چنان که گفته شد، حیات و ممات بسیاری از دست‌اندرکاران "مبارزه" با فساد و اعتیاد به ادامه این پدیده‌های ناهنجار اجتماعی بسته است. هر یک از این کارگزاران در نابودی این پدیده مرگ قریب الوقوع خود را می‌بینند. در واقع در نظام سرمایه‌داری جنایت و تبهکاری یکی از شاخه‌های تولیدی جامعه را تشکیل می‌دهد. رفاه مادی و تامین مخارج اضافی کارگزاران "مبارزه" با فساد، ایجاد رشته‌های تولیدی مختلف در صنایع، ایجاد اشتغال و غیر آن از جمله اجزاء متشکله بهره‌وری جنایت هستند. تنها کسانی که علت فساد و نابسامانی‌های اجتماعی را نه در روابط حاکم بر جامعه بلکه در طینت

با یک فرد فرد اعزای یک جامعه جست و جو می‌کنند و راه از میان بردن آن را نه در دگرگونی روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم بلکه در تغییر افراد جامعه می‌بینند. براین گمانند که با اعدام و کشتار روسپیان، زناکاران، دزدان، قاچاقچیان مواد مخدر و جز این‌ها می‌توان فساد را یکبار برای همیشه از میان برد. در عصر انحصارات بین‌المللی، هروئین (به عنوان ماده مخدری که ویژه جامعه سرمایه‌داری است) تجلّی بارز میل شدید به مصرف جنون است. یک فرد هروئینی نخستین بار پس از مصرف هروئین دچار چنان حالت تشنگی می‌شود که در دفعات بعدی هر دم به مقدار مصرف خود می‌افزاید. این میل شدید همان نیاز و عادت است که تولید کننده می‌کوشد به وسایل مختلف در مصرف کننده به وجود آورد. از این رو تنها چکیده آن نوع مصرفی است که زودتر از سایر کالاها مصرف کننده خود را از پای در می‌آورد و گرنه در اساس تفاوتی با سایر کالاها ندارد. یک معتاد در عین حال آئینه فردگرایی، انزوا، تکافتادگی، بی‌اعتنائی نسبت به منافع عمومی و عرف بورژوازی است. ویس در مجموع اعتیاد نماد زنده ستایش از مالکیت خصوصی است. بلکه معتاد تنها به منافع شخصی خود می‌اندیشد. به هر دری می‌زند تا شاید مخارج روزانه اعتیاد خود را فراهم کند. در این میان، دوستی روابط خانوادگی و زناشویی، احساسات انسانی و همبستگی‌های بشری تنها زمانی محمل واقعی می‌بایند که به نحوی در تامین مخارج اعتیاد او موثر واقع شوند.

در هر حال کمونیست‌ها براین اعتقادند که تنها انقلاب سوسیالیستی در ایران (و جهان) قادر است بساط سرمایه‌داری و عوارض و زوائد فسادآمیز آن را یکسره از میان بردارد. در نوشته زیر مارکس به نحوی درخشان نشان می‌دهد که جنایت جزء جدائی ناپذیر جامعه سرمایه‌داری بوده و حذف آن مستلزم نابودی کل نظام است. در واقع همچنان که سرمایه‌داری قادر به از میان بردن فقر و تنگدستی مردم زحمتکش نیست - چرا که حیات آن بسته به استثمار نیروی کار زحمتکش است - اعتیاد نیز به عنوان یکی از پدیده‌های جامعه سرمایه‌داری در کنار سایر پدیده‌ها به عمر خود ادامه خواهد داد.

به همین دلیل مادام که سرمایه‌داری به حیات خود ادامه می‌دهد، بحران‌های اقتصادی، بیکاری، گروانی، سرخوردگی از روابط زناشویی و خانوادگی، از خود بیگانگی انسان، فقر و تنگدستی (که از عوامل اصلی پدید آورنده اعتیاد هستند) جنایت، تجاوز به عصب، روسپیکری، قاچاق مواد مخدر، دزدی، ارتشاء و جرایم‌ها از میان نخواهد رفته. بدین سان رهایی واقعی از جنگ این پدیده‌های ناهنجار در گرو از میان بردن شرایط مادی به وجود آورنده این پدیده‌هاست.

#### کارل مارکس: بهره دهی جنایت

فیلسوفان فلسفه، شاعران شعر، روحانیون موعظه و استادان دانشگاه جزوه درسی تولید می‌کنند. یک جنایتکار جنایت تولید می‌کند. چنانچه به رابطه میان این شاخه آخری تولید (جنایت) با جامعه اندکی دقیق‌تر نظر کنیم خود را از قید بسیاری

از نفعات خلاص خواهیم کرد. جنایتکار نه تنها تولید جنایت می‌کند بلکه همچنین آفریننده قوانین جنایی و نیز استاد دانشگاهی است که این قوانین را تدریس می‌کنند و بعداً همین دروس را به صورت جزوه همچون "کالا" در بازار عمومی به معرض فروش می‌گذارد. صرف نظر از لذت شخصی که به پدیدآورنده این جزوه‌ها دست می‌دهد - چنان که آقای پروفیسور روش نیز به عنوان شاهی دیپلمات یادآور می‌شود - این کار موجب افزایش ثروت ملی می‌گردد.

علاوه بر این، جنایتکار تولید کننده دستگاه پلیس، عدالت جنایی، ضابطان دادگستری، قضاوت و جلادان، هیات منصفه و جز اینهاست و تمامی این رشته‌های مختلف کسب و کار که به نوبه خود انواع طبقه بندی‌های تقسیم کار اجتماعی را شکل می‌دهند، قابلیت‌های مختلف نفوس انسانی را تکامل می‌بخشد، نیازهای جدیدی می‌آفریند و راه‌های جدیدی برای لذت بردن از آن‌ها خلق می‌کند. شکنجه به تنهایی اصل تریس - ابداعات فنی را موجب می‌شود و برای تولید وسایل و ابزار آن بسیاری از صنعتگران ماهر به کار گرفته می‌شوند.

جنایتکار تاثیراتی ایجاد می‌کند که بسته به مورد مشخص گاه اخلاقی است و گاه فزائیک و بدین سان با برانگیختن احساسات اخلاقی و زیباشناسی مردم، "خدماتی" عرضه می‌کند. او نه تنها خالق قوانین جنایی و حقوق کیفری و همراه با آن قانونگذاران در این زمینه است بلکه همچنین آفریننده هنر ادبیات قصه و حتی تراژدی است. و این موضوع را نه تنها "شولداثر مولرو" زاهران اثر شیلر نشان می‌دهد بلکه "اودیپ شهریار" سوفوکل و ریچارد سوم شکسپیر نیز گواه روشن این مدعا است. جنایتکار کسالت‌بار و امنیت‌روزمه زندگی را برهم می‌زند. بدین سان او زندگی بورژوازی را از قید سکون و آرامش می‌رهاند؟ چنان چالاکي، ناآرامی و تشخیص در جامعه به وجود می‌آورد که بدون آن حتی انگیزه‌ی نیرومند رقابت نیز تاثیر خود را یکسره از دست می‌دهد. از اینرو کار او به نیروهای تولیدی تحرک می‌بخشد. هنگامیکه جنایت بخشی از نیروی کار اضافی را از بازار کار خارج می‌کند و به همین دلیل رقابت میان کارگران را کاهش می‌دهد - تا حدی که از سقوط دستمزدها به پائین تر از حداقل آن جلوگیری می‌کند - مبارزه علیه جنایت بخش دیگری از این نیروی کار اضافی را جذب می‌کند. بنابراین جنایتکار به عنوان یکی از آن "زنده‌های تعادل دهنده‌ی" طبیعی و ارعبل می‌شود که موازنه‌ی درستی ایجاد می‌کنند و چشم انداز وسیعی از اشتغالات "مفید" بوجود می‌آورد. میتوان تاثیراتی که جنایتکار بر تکامل نیروهای تولیدی می‌گذارد به تفصیل نشان داد. چنانچه دزدان وجود می‌دهند تا اقل‌ها به چنین درجه‌ای از پیشرفت می‌رسند. چنانچه جاعلانی در کار نبوده‌اند یا صنعت چاپ اسکناس به درجه‌ی تکامل کنونی دست می‌یافت؟ آیا جز این است که میکروسکپ دقیقاً زمانی به قلمرو تجارت و بازرگانی راه یافت که لزوم جلوگیری از تقلبات تجاری حس می‌شد؟ آیا پیشرفت شیمی عملی موهون کالاهای قلابی و نمایش اینگونه محصولات بجای کالاهای واقعی نیست. جنایت از طریق شیو-

### خلخال و مبارزه...

ه‌های نوینی که پیوسته برای حمله به مالکیت در پیش می‌گیرد دائما شیوه‌های دفاعی جدیدی بوجود می‌آورد و از این رو همان قدر دارای صیغه‌ی تولیدی است که برآه انداختن اعتصاب در اختراع ماشینهای جدید و چنانچه قلمرو جنایت شخصی را عجلالتا رها کنیم:

باید پرسید آیا با زارجهانی هرگز قدم به عصری وجود می‌گذشت اگر در سطح ملی دست به جنایت نمی‌زد؟ در واقع آیا اساسا ملل مختلف امکان ظهور پیدا می‌کردند؟ و آیا درخت کناه از زمان "آدم" بی‌عذر عین حال "درخت دانش" نمی بود؟

"مندویل" در داستان "زنبورها" (۱۷۰۵) نشان داد که هرگونه اشتغال ممکن از صیغه‌ی تولیدی برخوردار است و به وجهی درختان جان کلام را در باب این موضوع گفته است:

"آنچه را که مادر جهان خواست از نظر اخلاقی" خواهی به لحاظ "طبیعی"، "بدی و شرارت" می نامیم، "اصل" والائی است که بلا استثنا از ما مخلوقات اجتماعی بوجود می‌آورد، پایه‌های استوار زندگی ما را پدید می‌آورد و امکان حیات و حمایت از رسته‌های تجاری و اشتغال را فراهم می‌کند... در این مورد باید به منشاء واقعی تمامی هنرها و علوم نگاه کنیم به سرانجام لحظه‌ای که بدوی و شرارت از حرکت باز ایستد، اگر بفرض جا معی یکسره می‌بود هم نبود، دست کم باید آنرا تخریب کرد." ( جلد دوم لندن ۱۷۲۳ صفحه ۴۲۸ )

البته تنها مندویل در بیان این نکته بمراتب بیش از مدافعان بی فرهنگ جامعه بورژوازی نهایت شهادت و صداقت را از خود نشان داده است.

( ترجمه از متن انگلیسی جلد نخست تئوریه‌های ارزش اضافی ) ●

### برخوردی به تفکرو...

دقیقی نیست. اینها (حتی کازرونیا) سرمایه‌شان در فاس با سرمایه‌های دیگر در حکم هیچ است. نیروی مادی اجتماعشان از آنهم کمتر. یعنی در هیچ مورد، حرکت اقتصادی جامعه را آنها معین نمی‌کنند. نقش تبعی و دنباله‌رو (بزور یا میل) را دارند. نیروی در حال زوال و مرگند. بورژوازی ملی غیر کمپرادور غیر وابسته اگر بعنوان یک نیروی مادی اجتماعی نمرده باشد به مرکز چیزی نمانده است. ولی این جنازه اگر از نظر مادی مرده است از لحاظ دیگر هنوز زنده است. ایدئولوژی آن نمرده است. و کود این ایدئولوژی در این مرحله باید از طرف کمونیست‌ها تشخیص داده شود و کمره به چپ‌گرایی و ذهنی‌گری درمی‌غلطیم.

بورژوازی داخلی ملی ضد نفوذ امپریالیسم، در دوران حکومت ممدق برای تسلط بلامنازع خود بر جامعه کوشش بسیار کرد. رهبری صدامیریالیستی را بدست گرفت و دل خود را و خن هردو شکست خوردند. در سالهای ۳۹-۴۲ تلاش مذبح‌خانه‌ای کرد و بالاخره در ۱۵ خرداد ۴۲ مرد و ناکام شد. خلق نیز که رهبری خود را در بورژوازی ملی جستجو می‌کرد به یاس و استیصال

دچار شد. عناصر پیشرو خلق بزودی درک کردند که نه تنها از مرده انتظار معجزه نمی‌توان داشت بلکه ناآن موقع هم، خلق بنادرست زیر پرچم بورژوازی ملی بوده است (بغلط ولی شاید از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر). بنابراین کوشش برای کشاکش مبارزات خلق در زیر رهبری طبقه‌ای شکوفا و پر قدرت و از نظر تاریخی روبه رشد آغاز شد. اینرا پیشگامان خلق فهمیدند ولی نه همه خلق. بسیاری از اقشار خلقی هنوز تحت توهم انتظار معجزه‌ای از مرده هستند. خرده بورژوازی سنتسی در راس آنان است. خرده بورژوازی اگر بحال خود گذاشته شود همیشه رهبر و چراغ راهنمای خود را در بورژوازی بسزرگ جستجو می‌کند. باور نمی‌کند که رهبر مرده است. آخر بورژوازی بزرگ آرمان، خواست ایدئولوژی، و آینده‌اویود. نه! حتما نمرده است، بیهوش شده است. باید پرچم او را بدست گرفته به راه او ادامه داد، به او آمپول تقویت زد، حتما "زنده" خواهد شد. اینها برای زنده کردن او کوشش عظیمی دارند و باین زودبیا هم متوجه قضیه نخواهد شد. یک کمونیست اینها را میبیند. میدانند با جنازه مرده رویروست و میدانند کرجه ممکن است سلولهای پس از مرگ جنازه هنوز زنده باشد ولی میدانند که آنها هم خواهند مرد. ولی اینرا نیز میدانند که این جنازه بعد از مرگش هم برای عده‌ای (که جزو خلقند) کشش و جذابیت دارد و به همین جهت بآن توجه خواهند کرد. ●

### تشدید بحران درونی...

در جلسه شورای انقلاب اعلام آتش بس کرده، میثاق وحدت با یکدیگر بستند. آنها باریکتر به این نتیجه طبیعی و بدیهی رسیده بودند که این "خلقین و کمونیست‌ها" هستند که کار شکنی میکنند. شایعه پراکنی میکنند، دروغ می‌گویند و بدی بی‌وجود می‌آورند "ونه آقای آیت و حزبش و با آقای بنی صدر".

افساده‌گری آقای بنی صدر ظاهرا به نفع هیچ طرفی تمام شده بود و باید به نحوی پایان میگرفت. در واقع جریان وفایم باید طوری پیش میرفت که قضیه به نفع دوطرف ماحرا و به ضرر مردم تمام میشد. اما این تنها ظاهر قضیه است. آنچه در بطن جریان می‌گذرد و شاید در همه لحظات فاسیل روت نشاند ادامه مبارزه است. کاملاً طبیعی است که این مبارزه همچنان و با همان شدت تا آبخانی ادامه باید که بنی‌صدر وادار به استعفا شده و میدان را برای رفیق‌حائلی کند. در این صورت، بورژوازی، در رو در رونی ناخرده بورژوازی احبارا "این شکست موقتی را بپذیرند و باید منتظر فرصتهای بعدی بنشینند. او از این نکته آگاه است که خرده بورژوازی، باید با مشکلات اقتصادی و سیاسی دست و پنجه نرم کند، که از هیچ نظر، توان آنرا ندارد. بنابراین عقب‌نشینی او بهر حال موقتی خواهد بود. شق دیگر و غیر محتمل تر اینست که بنی صدر به تمام فشارهای مخالفین داد و بدر کردگی آنرا بپذیرفته و حفظ به حفظ کرسی ریاست جمهوری نصاب کند، که در این صورت هم بغاوت حداثی در نحوه تقسیم قدرت بین جابجای مختلف بوجود نیامده و تسلط جناح

## نمونه‌ای دیگر از عدل اسلامی

یکی از موارد تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی همواره این مسئله بوده است که اگر عدل اسلامی برقرار نشود هیچکس نمی‌خواهد داشت و به کسی ظلم نخواهد شد. در اینباره بخصوص حزب جمهوری اسلامی (مخصوصاً در این اواخر) بیشتر رزتهای مساوات طلبانه گرفته است. در هر حال این موضوع (عدل اسلامی) یکی از جوانب اصلی سخنرانی آیت‌الله بهشتی رهبر این حزب در مسجد خندق آبادی را نیز تشکیل میداد.

حال برای روشن شدن این ادعاها به بررسی یکی دو نکته از این جنبه سخنرانی میپردازیم. بهشتی میگوید: "دریافت من از اصل مالکیت شخصی این است که در عین اعتقاد و احترام به آثار مشروع مالکیت و در عین اعتقاد به اینکه اقتصاد دولتی نیز نمیتواند متناسب با انسان آزاد باشد در عین حال این وضع موجود و این فاصله فراوان درآمدها و زندگی‌ها بهیچ عنوان با عدل اسلامی سازگار نیست." (با مداود و شنبه ۲۶ خرداد - تاکید از ماست)

روشن است که ایشان طبق معمول سعی کرده‌اند نظری بدهند که نه سیخ بسوزد نه کباب، به "آثار مشروع مالکیت" (یعنی مالکیتی که خمس و زکاتش به حساب واریز شود) احترام میگذارند و در عین حال از "فاصله فراوان درآمد ها..." گله دارند. یعنی دقیقاً آنگونه که هر بورژوازی "خیرخواه" برای سایر اقشار اجتماعی دلسوزی

تشدید بخوان...

بهشتی - نامه‌ای - ... حفظ خواهد شد.

روشن است که هیأت حاکمه و جناحهای مختلف آن در مورد سرکوب نیروهای مرفی و انقلابی، سرکوب مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان و کشتار خلیفهای تحت ستم، حفظ و تحکیم حاکمیت خود اتفاق نظر دارند. در مقابل اما آنچه در شرایط کنونی برای نیروهای انقلابی کمونیست و سازمانهای مرفی اهمیت دارد، افشای ناتوانیهای هیأت حاکمه در پاسخ به خواستههای بحق زحمتکشان، و افشای دسیسه‌ها

میکنند: مالکیت من مشروع است و محترم (چپ هم نگاه کنید ارتش و سپاه پاسداران و پلیس خدمتتان می‌رسند) ولی در ضمن اگر وضع زندگی شما هم کمی بهتر بشود بیشتر میتوان از انرژی شما بهره‌برداری کرد و سود برد. بهشتی ادامه میدهد:

"توزیع کالایی که امروز بنام سیستم آزاد توزیع کالا است فقط برای پولدارها آزاد است..." عبارت دیگر بنظر آقای بهشتی نحوه توزیع کالا غلط است. مثلاً واسطه‌ها زیاد دست دارند (شاید هم حق و حساب ببخشید خمس و زکات نمی‌پردازند) و باید بدینا شد که دولت سیستم مرکزی توزیع ایجاد کند. آنچه که مهم است اینست که از نقطه نظر بهشتی در سیستم تولیدی ایرادی وجود ندارد و سرمایه‌داران میتوانند کماکان سود "مشروع" ببرند ولی بد نیست اختلاف درآمدها را کمی تقلیل بدهند چون بنفع خودشان است!

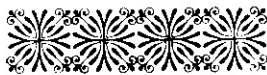
البته بهشتی باز با عوام‌فروشی تمام دلسوزی بورژوازی خود را بنمایش گذارده است:

"نمیشود در یک خانه هفته‌ای یکبار گوشت بخورند و در خانه دیگر همه روزه گوشت مصرف شود. من به سهم خود به همسر و فرزندانم پیشنهاد دادم که در این راه پیشگام شوند و آنها هم هفته‌ای یکبار بیشتر گوشت نخورند."

اولاً معلوم شد که تا حالا در منزل آقای بهشتی همه روزه گوشت مصرف میشده و ایشان تازه بیاد آورده‌اند

که "نمیشود" اینطور باشد. ثانیا باید سوال کرد تکلیف

کسانیکه سال یا سال هم توانایی گوشت خوردن را ندارند (میلوسینا بر) چیست؟ یک راه حلش باید اینست که مطابق دستورالعمل رساله‌های آفات عظام هر ۴۰ روز یکبار در کوسسان اشهد بخوانند! (چون در غیر اینصورت مسلمان محسوب نمیشوند) راه حل دوم لابد اینست که آقای بهشتی بد خانوادهاش پیشنهاد کنند که پیشقدم شده و اصلاً گوشت نخورند!!



هفته‌نامه  
رهائی  
نشریه سازمان وحدت  
کمونیستی



و اهداف آنان است. اگر نه جزئیات رویدادهای آتی، دستکم خطوط خطوط کلی آن ارهم اکنون روشن است. در درازمدت، خرده بورژوازی محبور خواهد بود با بورژوازی کنارآمده و بسته نوعی تقسیم کار با وی تن در دهد. وظیفه چپ، نه در حمایت از این یا آن جناح بلکه اتخاذ جهت درست در قبال آن و تلاش در راه تبلیغ هدفهای زحمتکشان جامعه و سازماندهی آنها است. از این رو چنانچه نیروهای بخوانند در این مبارزه قدرت به‌ارزیابی (و داوری) بد و بدتر بنشینند یکسره بره خطا رفته‌اند.

# مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست



# اینکه میرسد ز راه

شعر زیر توسط یکی از مبارزین برجسته قدیمی سروده شده است. وی در توضیحی پیرامون آن مینویسد:

"براستی در زمان سرودن این شعر، هنوز دو سه ماهی از انقلاب سیاسی نافرجام و منحرف شده‌ی ایران نمی گذشت. گرچه در همین فاصله کوتاه، غاصبان انقلاب و منحرف کنندگان آن، وقایع حوسین سندج و ترکمن صحرا را بوجود آورده بودند و رفرائدوم جمهوری اسلامی با عوامفریبی ها و تقلبات رسوای آن، خیلی زودتر از آنچه متصور بود، برده ها را کنار رده بود با ابحال خیلی ها هنوز فکر میکردند که ان شاء الله کربله است و حوشیاورانه آترانه بعنوان حلقه‌ای از یک زنجیر بلکه بعنوان وقایع زودگذر سو تفاهم تلقی می کردند. تعداد کسانی که در آن ایام عمق فاجعه‌ی در شرف تکوین (محتوای این شعر) را درک کنند و با از پیام آن "توکه" بشوند در سرتاسر ایران شاید به هزاران یا دهها هزار نفر میرسد. و بهمین دلیل شاید این شعر در آن زمان می بایست بایکسانی شود. ولی امروز، پس از یک سال و نیم این ارقام با سرعت خوبی افزایش یافته و به صدها هزار و میلیونها نفر رسیده است. چه پیشرفت عظیم و شگفت آور! ضد انقلاب چه کامهای غول آسایی بنفع ما برداشته است و برمی دارد. افسوس! اپورتونیسیم حاکم در بخش عمده‌ای از نیروی چپ انقلابی ایران می رود که این فرصت درخشان را بدست

باد بسیار د. همان فاجعه‌ای که حزب توده دانسته در سالهای ۳۰ بوجود آورد، اکنون فدائیان خلق، ندانسته، وظیفه‌ی تحقق مجدد آنرا بر عهده گرفته‌اند. لنین در نوشته‌های مارس تا اکتبر ۱۹۱۷ خود بارها و بارها تکرار و تاکید کرده است که هر روز در موقعیت انقلابی با اندازه‌ی سالها در موقعیت عادی، امر انقلاب را جلو میراند. در نتیجه، برای یک مارکسیست، این سرعت سرکجه‌آور آگاهی بوده‌ها و طبعی کارتر، جای سکمی ندارد. ما این "هدیه" را مدیون فد انقلاب هستیم به نیروهای انقلابی. ما در شرایط عادی، چندین دهه می بایست تلاش میکردیم که آگاهی میلیونی توده‌ها را به سطح کنونی برسانیم. این شرایط در فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نزدیکاً وجود داشت با این تفاوت دردناک: شرایط انقلاب سیاسی فوریه و آغاز انقلاب اجتماعی اکتبر ۱۹۱۷ با شرایط انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ و ضد انقلاب امروز. در روسیه، حزب واقعا پرولتری رهبری فاطم، استوار، سارشانایدیر، داهیان و آگاهی عمیق طبقاتی مردم کم نظیر تاراج جنبش کمونیستی جهان، لنین کیسیر، وجود داشت و در ایران، نیروی چپ عمده در ایران در حال حاضر، سازمان جریکهای فدائی خلق است یعنی یک سازمان رفرمیستی، خرده بورژوازی و متزلزل و در نتیجه غیرمارکسیستی از نوع احزاب انتروناسیونال دوم."

هر چه را دروغ بود

بجای آن دروغ می نهند:

"دشمن" و "خرابکار" و "توطئه"

"انقلاب" و "ضد انقلاب"

- لاقبل به واژه‌های بی کته، ترجمی!

لای لائی همیشگی

- ولی بنام "انقلاب" -

تم نمک

با زبان زرگری - نه در زبان فارسی -

دوباره ساز می شود:

هر کسی بخواب بوده، خفته به!

رازهای سر به مهر همچنان نهفته به!

من دلم گرفته است

ولی

نا امید نیستم.

من به اتحاد فکرها و دست‌ها

من به این یقین

به این که می رسد ز راه

به دست‌های پیینه بسته

انوشهر

چشم بسته‌ام، اردیبهشت ۱۳۵۸

آسمان صاف لحظه‌ای نمانده تیره شد

آفتاب را نیامده به پشت‌ابر رانده‌اند

باد را مهار می کنند

خاک را بخون کشیده‌اند

- بخون ترک و کرد و ترکمن -

در هوای دم گرفته

در فضای خوف و بیم

کرامید را به میخ می کشند

وعده را ولی

به این و آن، بهر کجا رسند،

طبق طبق نثار می کنند.

و چنانکه شایع است

با شکوفه‌های کاغذی

- نه با شکفتن شکوفه‌های باغ -

بهار می شود

هر کجا که نام شاه بود

امام می نهند:

انقلاب ما

تمام و ضد انقلاب

یکسره مهار می شود

- بازی سخیف و کودکانه‌ای!